



زبان *versus* گزاره؟ میشل مهیر و ادراک مسئله‌شناختی از زبان

مازیار مهیمنی^۱

مقاله پژوهشی

چکیده

بر مبنای این مشاهدات که زبان - langage یا *logos* - جوهری پرسشی دارد و موجودیت آن در گرو «تفاوت مسئله‌شناختی» است، میشل مهیر زوج پرسش/ پاسخ را به‌عنوان واحد پایه در بررسی‌های زبانی پیشنهاد می‌کند. برآیند تحلیل‌های او از وحدت‌تبیانی این دو عنصر، مثلثی مسئله‌شناختی با سه ضلع هرمنوتیک/ معنی‌شناختی، بیانی/ برهانی و جدلی/ گفت‌وگویی است که هر نوع کنش زبانی، یعنی هر نوع تعامل پرسشی/ پاسخی اعم از درون‌ذهنی و بین‌ذهنی را در خود جا می‌دهد. میان این مثلث و چیزی که مهیر آن را «الگوی کلاسیک نحو، معنی‌شناسی، کاربردشناسی» می‌نامد تقابل ضلع به ضلع وجود ندارد، خاصه که وجه معنی‌شناسی در هر دو الگو مشترک است. مهیر اما بر جدایی آن‌ها تأکید می‌کند، زیرا الگوی کلاسیک را تجسم «گزاره‌گرایی» در علوم زبان می‌داند. در ادراک مسئله‌شناختی از زبان، نقد گزاره‌گرایی زبانی و نقد قضیه‌گرایی فلسفی بر هم مماس‌اند. دامنه این نقدها به اثبات‌گرایی نیز کشیده می‌شود که از نظر مهیر صورت رادیکال قضیه‌گرایی و گزاره‌گرایی است.

کلیدواژه‌ها: ادراک مسئله‌شناختی از زبان، تفاوت مسئله‌شناختی، گزاره‌گرایی، قضیه‌گرایی، اثبات‌گرایی، *logos*

۱- طرح بحث

ادراک مسئله‌شناختی از زبان گویی برآمده از تقابلی است که میشل مهیر میان زبان (langage) و گزاره (proposition) برقرار می‌کند. آری این تقابل ناسازمند به نظر می‌رسد، زیرا گزاره به هر حال واحدی زبانی است. مسئله‌شناسی اما پیش از هرچیز با همین تجزیه‌ی زبان به واحدهای گزاره‌ای مشکل دارد. این مشکل را از سه منظر بررسی خواهیم کرد: نخست از منظر کارکرد بنیادینی که مهیر برای فلسفه در نظر می‌گیرد و عبارت از سامان بخشیدن به اجزای پراکنده‌ی سخن یا ساختارهای گسسته‌ی اندیشه با گنجاندن آن‌ها در کلیتی واحد است - تأمل مسئله‌شناختی روی زبان و گزاره از همین اصل پیروی می‌کند؛ دوم از منظر پیوندی که میان نقدهای مهیر بر گزاره‌گرایی (propositionnalisme) زبان‌شناختی و ضدیت او با قضیه‌گرایی (propositionnalisme) فلسفی وجود دارد - گزاره‌گرایی به‌تعبیری نسخه‌ی زبان‌شناختی قضیه‌گرایی است؛ سوم از منظر مخالفت مهیر با صورت‌های گوناگون اثبات‌گرایی (positivisme) در فلسفه و بازتاب آن‌ها در نوعی تحقق‌گرایی (positivisme) زبان‌شناختی؛ یعنی در گرایش علوم زبان به بررسی گزاره‌های مستقل در مادیت متحقق خویش، جدا از زمینه (contexte) تکوین‌شان، و جدا از فرآیندی که طی آن به تحقق رسیده‌اند. این سه بحث، که شاید در واقع یک بحث باشند، مرزهای ادراک مسئله‌شناختی از زبان را ترسیم می‌کنند، اما همه‌ی روابط جاری میان فلسفه و زبان در مسئله‌شناسی مهیر را پوشش نمی‌دهند. باری این روابط، خود، زمینه‌ی شکل‌گیری آن ادراک‌اند و هر بحثی پیرامون این ادراک ملزم به پرسش از آن روابط است.

۲- جایگاه زبان در فلسفه مهیر: پرسش تقدم، تأخر و مرکزیت

سطرهای بالا احتمالاً این تصور را پدید آورده‌اند که تأملات زبانی مهیر تابع اندیشه‌های فلسفی اویند، یا دست‌کم در توالی خطی این اندیشه‌ها قرار می‌گیرند. چنین تصویری خود به این گمان میدان می‌دهد که مهیر صاحب نوعی فلسفه محض یا عمومی است که فلسفه‌ی زبان او از آن مشتق می‌شود. این پندار مرکب نه غلط است نه درست. غلط نیست، زیرا آثار بنیادین مهیر - آثاری که بیانیه‌های فلسفه مسئله‌شناسی به‌شمار می‌آیند - عمدتاً از مسائل کلان فلسفی حرکت می‌کنند و در مسیر خود به مبحث زبان در حد ذات آن، یا به عنصر *logos* در وحدت و تمامیت خویش می‌رسند؛ عنصری که البته نه در پایان مسیر ایستاده است، نه بر بحث‌های کلان فلسفی سایه می‌اندازد. در کتاب‌هایی چون *در باب مسئله‌شناسی و پرسش‌گری و تاریخیت*، پرسش مستقیم از ماهیت و کارکرد زبان - langage یا *logos* - در میان پرسش‌های مربوط به ماهیت و کارکرد فلسفه، مناسبات علم و فلسفه، جایگاه امروزی فلسفه یا تحولات تاریخی آن، جز

فضایی اندک را به خود اختصاص نداده است.^۱ نیز در نسخه‌های همگانی و درآمدوار مسئله‌شناسی، که محورهای اصلی این نظریه را تبیین می‌کنند، عنصر زبان به خودی خود چندان مرکزی ندارد. مقاله «مسئله‌شناسی چیست؟» (۲۰۰۵) و دو کتاب *مسئله‌شناسی* (۲۰۱۰) و *پرسش‌گری چیست؟* (۲۰۱۷) وسواس‌گونه حول مضامینی فلسفی می‌چرخند که مه‌یر ضرورت، هویت و تازگی نظریه خود را در گرو آن‌ها می‌داند و هر بار با چیدمانی جدید، یا حتی بدون تغییر چیدمان، تکرارشان می‌کند. در همه این نسخه‌های عمومی، آنچه بی‌واسطه رؤیت می‌شود، نه ادراک مه‌یر از زبان، که فرض‌های مبنايي و اصول ثابت مسئله‌شناسی اوست.^۲ نقش زبان بر پایه همین اصول و همواره با قدری تأخیر مشخص می‌شود. ترکیب کلی بحث‌ها حاکی از نوعی نگاه ابزاری به ماده زبان و نوعی تسلیم در برابر ساختار فلسفی همگانی است که منطق خود را به اندیشه زبان دیکته می‌کند.

این وضعیت را در مجموع آثار بیانیه‌وار و درآمدوار مه‌یر سراغ داریم. چهارمین فصل از کتاب در باب *مسئله‌شناسی* با سرفصل «تأملاتی در باب *logos*» گویی پژواک مقدمه کتاب است و تفکر زبانی را عیناً به کار کرده‌ایی می‌گمارد که پیش‌تر به‌عنوان کارکردهای تفکر فلسفی معرفی شده‌اند. خاصه همان‌گونه که نخستین صفحات مقدمه رسالتی چون *تضمین وحدت، کلیت و دلالت اندیشه‌های پراکنده* را بر دوش فلسفه می‌گذارند، اولین سطرهای فصل چهارم نیز از *logos* به‌مثابه اصل واحد، کلی و بنیادینی یاد می‌کنند

۱. ۳۴ صفحه از ۳۰۶ صفحه در کتاب اول؛ ۳ صفحه از ۷۳۱ صفحه در نسخه الکترونیک کتاب دوم (← Meyer, 2009, 201-223 ; éd. orig. 2000 : 194-196 & 1986) . از این مرور گذرا به هیچ رو نباید برداشت شود که محث زبان از دیگر بخش‌های این دو کتاب غایب است. در ادامه به چگونگی حضور آن خواهیم پرداخت.

۲. مبانی نظریه مه‌یر را در یادداشت‌های قبل و در حد بضاعت توضیح داده‌ایم (← مه‌یمی، ۱۳۹۷/۱، ۱۳۹۷/۲، ۱۳۹۹). همچنین گفتار جامع «مسئله‌شناسی چیست؟»، که کلیات این فلسفه را معرفی می‌کند، اخیراً به فارسی ترجمه شده است (← مه‌یر، ۱۴۰۰). بازتاب محتوای کامل این نوشته‌ها در متن حاضر ممکن نیست و مانع تمرکز بر ادراک مه‌یر از زبان می‌شود. تنها فهرست‌وار به محورهای مسئله‌شناسی او اشاره می‌کنیم تا این جستار سراسر بی‌پشتوانه نباشد: ۱- فلسفه مساوی با پرسش‌گری رادیکال است و از بنیان‌ها پرسش می‌کند؛ ۲- خاصه در برهه‌های پراکندگی و آشفتگی است که تعیین بنیان فوریت می‌یابد؛ ۳- با تکیه بر بنیان، فلسفه به سنتزهای کلان اقدام می‌کند؛ یعنی می‌کوشد پاره‌های پراکنده اندیشه و واقعیت را در نظامی کلی گرد آورد و به آن‌ها سامان، وحدت و دلالت ببخشد؛ ۴- به دلایل تاریخی و معرفت‌شناختی، فلسفه امروز دیگر نمی‌تواند به بنیان‌هایی مثل هستی‌ارسطویی یا خودآگاهی دکارتی تکیه کند؛ ۵- غیاب بنیان و نیهیلیسم پسامدرن نیز دیگر اعتبار و کارایی ندارند؛ ۶- اینک باید به بنیانی نو اندیشید که وانگهی به مسئله‌وارگی دنیای کنونی پاسخ گوید؛ ۷- این بنیان خود پرسش‌گری است؛ ۸- از افلاطون به بعد، پرسش‌گری فلسفی همواره به‌سود الگوی علمی و هندسی حل مسئله سرکوب شده است؛ ۹- این الگو از آرمان اثربخشی (effectivité) علم تغذیه می‌کند؛ ۱۰- گرایش فلسفه به اثربخشی‌گرایی انحرافی است که به‌موجب آن، پرسش‌گری بنیادین جای خود را به داوری (jugement) و قضیه‌پردازی می‌دهد؛ ۱۱- در قضیه و داوری، مرز پرسش و پاسخ ناپدید می‌شود؛ ۱۲- خلط پرسش و پاسخ به خلط همه ارزش‌ها می‌انجامد؛ ۱۳- برای عبور از خلط باید بتوان پرسش‌ها و پاسخ‌ها را از هم متمایز کرد؛ ۱۴- فلسفه مسئله‌شناسی مجال می‌دهد تا تفاوت پرسش و پاسخ، یعنی «تفاوت مسئله‌شناختی» را احیا و تبیین کنیم؛ ۱۵- در میان پاسخ‌ها و در بطن هر پاسخ نیز باید به تفاوت مسئله‌شناختی توجه داشت؛ ۱۶- پاسخ علمی و پاسخ فلسفی از اساس با یکدیگر متفاوت‌اند، زیرا اولی خصلتی پاسخ‌محور (apocritique) دارد و دیگری ذاتاً پرسش‌محور یا مسئله‌شناختی است (← Meyer, 1986, 2000, 2005/1, 2010, 2017, etc.).

که برای عبور از پراکندگی، جزئی‌نگری و وحدت‌گریزی جستارهای زبانی باید به آن توسل جست (← Meyer, 2009 : 7-9 & 201-203 ; éd. orig. 1986). به همین ترتیب، در کتاب پرسش‌گری و تاریخت، جهت حرکت از فلسفه به سوی زبان است و ثقل مباحث فلسفی آشکارا بر وزن زبان می‌چربد. این اثر حاوی ملاحظاتی در باب تاریخ فلسفه، برهان‌هایی در توجیه نظریه مسئله‌شناسی و شرحی مفصل از مفاهیم کلیدی آن مثل تاریخت، مسئله، راه حل، ساختار پرسش‌گری، نظام پاسخ‌ها، نظام داوری، مقولات پرسشی و، مهم‌تر از همه، تفاوت مسئله‌شناختی (*différence problématique*) است (← Meyer, 2015 : 14-193 ; éd. orig. 2000). باری در امتداد این بحث‌ها و مشخصاً در پیوند با دو مفهوم مقوله و تفاوت مسئله‌شناختی (= تفاوت پاسخ و پرسش) است که نویسنده به نقش زبان در صورت‌بندی (*formalisation*) و مقوله‌بندی (*catégorisation*) پرسش‌ها - چه، که، کی، کجا، چرا، چقدر، چگونه - می‌اندیشد و خود زبان را نیز یک «صورت» (*forme*) می‌خواند؛ صورتی که قادر است مسئله و حل مسئله را از یکدیگر جدا سازد و تفاوت مسئله‌شناختی را (باز) به کرسی بنشاند (← *ibid.* sec. XXIV : 194-196). روندی مشابه را در مقاله «مسئله‌شناسی چیست؟» می‌بینیم که ابتدا «پرسش‌گری» را در مقام بنیان فلسفی تثبیت می‌کند و سپس از ضرورت دست‌یابی به زبانی کارآمد برای تعیین مرزهای پرسش و پاسخ سخن می‌گوید (← Meyer, 2005 : 7-10). وظیفه زبان این بار هم نظارت بر تفاوت مسئله‌شناختی و مراقبت از آن است: «زبان باید پرسش و پاسخ را از هم مجزا کند، زنجیروارگی پرسش‌ها را نشان دهد، از چگونگی تولید پاسخ‌ها پرده بردارد و نظم خاصی را که بر این تولید حاکم است به تصویر بکشد» (*ibid.* : 11).

اما تابعیت پرسش زبان نسبت به پرسش‌های فلسفی مه‌یر خاصه زمانی محرز جلوه می‌کند که او خاست‌گاه *logos* را در مسئله‌وارگی من و ما می‌یابد: زبان وجود دارد، زیرا ما ضمیرهایی مسئله‌واریم که همزمان از شرایط تاریخی و ناخودآگاهی خویش تأثیر می‌پذیریم؛ تفاوت مسئله‌شناختی وجود ما را در می‌نوردد و *logos* از همین تفاوت می‌زاید^۱ (← 209 : 2009). اگر این سخن چیستان‌وار به نظر برسد، برای رمزگشایی از آن طبعاً باید به ماهیت و شدت کنشی اندیشید که تفاوت مسئله‌شناختی بر وجود تاریخی، روانی و زبانی بشر اعمال می‌کند. پیش‌فرض‌های تاریخی مه‌یر را در بخش‌هایی از آثار او می‌توان یافت

۱. این عصاره و مفهوم کلی سخن مه‌یر است. برگردان یکایک جمله‌ها فهم آن‌ها را آسان نخواهد کرد. اصل سخن را این‌جا می‌آوریم، زیرا در ادامه به برخی از عناصر واژگانی و محتوایی آن نیاز خواهیم داشت:

« Le *logos* répond à ce que nous sommes, à savoir une problématique incarnée dans l'histoire et travaillée par l'implicite articulé dans l'inconscient. Il y a langage parce que nous-mêmes, comme questionneurs, ici questionnant le *logos*, nous sommes traversés par la différence problématique. Cette même différence, qui est l'acte de naissance du *logos*, en assure également la texture même, car ce à quoi répond le *logos* ne peut se perdre dans la réponse, sous peine de détruire sa propre raison d'être en étant » (2009 : 209).

که معنای تاریخ را در نوعی تفاوت مسئله‌شناختی میان حال و گذشته می‌جویند^۱ یا دیدگاه نویسنده را در خصوص شتاب تاریخ و پی‌آمدهای هویتی آن بسط می‌دهند (← 23-32 : 2013 ; 154-164 : 2009 ; etc. 31-49 : 2017). آن‌چه از مجموع این بخش‌ها برداشت می‌شود یک ناسازه است: در برهه‌های شتابان تاریخی، به میزانی که مسئله‌ها تکثیر می‌شوند و مسئله‌وارگی هویت‌ها رو به فزونی می‌رود، تفاوت مسئله‌شناختی شدت می‌گیرد و به ضعف می‌گراید (← 45-51 : 2017 & 23-24 : 2013). عبور از این ناسازه ممکن نیست مگر آن‌که فعلاً دو دلالت مکمل را برای انگاره تفاوت مسئله‌شناختی در نظر بگیریم. نخست دلالتی تاریخی، که سخن بالا نیز گویی به آن اشاره می‌کند و مربوط به تفاوتی است که از لحاظ درجه مسئله‌وارگی میان هستی‌های انسانی و غیرانسانی امروز و دیروز وجود دارد: هستی‌ها و هویت‌های کنونی از نمونه‌های پیشین خود مسئله‌وارترند، زیرا در حرکت و شتاب تاریخ، ساییده و فرساییده شده و خصلتی عاریتی و استعارای پیدا کرده‌اند (← 23-24 : 2013). دوم دلالتی فلسفی / زبانی که از دلالت اول مشتق می‌شود: هستی‌های مبتلا به مسئله‌وارگی شدید رفته‌رفته هستی‌های کم‌مسئله و بی‌مسئله را در خود هضم می‌کنند، تا جایی که دیگر نتوان مسئله را از نامسئله و پرسش را از پاسخ تمیز داد (← 2005/1 : 45-51 : 2017 ; 12). به این ترتیب، چیزی که در روند زمان فزونی می‌یابد تفاوت تاریخی، و آن‌چه رنگ می‌بازد تفاوت فلسفی / زبانی است. از همین رو مه‌یر رسالت اصلی فلسفه خود را غربال مسائل و دست یافتن به زبانی می‌داند که تفاوت مسئله‌شناختی را با جدا کردن پرسش از پاسخ احیا کند.

تفاوت مسئله‌شناختی دلالتی روان‌شناختی نیز دارد. در کتاب *واپس‌رانی چیست؟* نویسنده به دیدگاه فروید درباره واپس‌رانی (refoulement) یا سرکوب احساسات ادیبی می‌اندیشد و این سرکوب را مساوی با دور کردن امر مسئله‌دار (problématique) می‌خواند (← 7 : sec. II : 2012). به گمان فروید/ مه‌یر، گرچه این واپس‌رانی اولیه تنها یک تخیل جنسی کودکانه را طرد می‌کند، اثرات آن در ناخودآگاهی ضبط می‌شوند و مهر خود را بر کل زندگی بزرگ‌سالی می‌کوبند. یعنی نه تنها عقده ادیب در حکم مسئله خاست‌گاهی بر همه عقده‌ها و روان‌زخم‌های (traumatisme) بعدی تأثیر محتموم می‌گذارد، در بزرگ‌سالی نیز روان بشر به سرکوب هستی‌ها و موقعیت‌های مسئله‌دار یا مسئله‌ساز ادامه می‌دهد (← 6-8 : *ibid.*). مسئله‌ها چه از سرخوردگی تخیلات، آرزوها یا رؤیاهای گوارا برخاسته باشند و چه از رویدادهای ناگوار و هیجانانگیز چون خشم و نفرت و وحشت تغذیه کنند؛ چه به ضمیر ناخودآگاه رانده شوند و چه نشوند، واپس‌رانی آن‌ها بی‌شک

۱. در یکی از تحلیل‌های پیشین، با رجوع موازی به دو کتاب *تاریخ چیست؟* و *در باب مسئله‌شناسی* مشاهده کرده‌ایم که وقتی مه‌یر، در تعریفی کمینه‌وار (minimale) از تاریخ، کلید فهم آن را در «تفاوت» امروز و دیروز می‌یابد، این تفاوت نمی‌تواند ماهیت گاه‌شماری یا حتی زمانی داشته باشد، بل خصلتی اساساً مسئله‌شناختی دارد (← ۱۳۹۹ : ۸-۱۰). ناگفته نماند که قلم حاضر مشاهداتی از این دست را اغلب در حکم فرض‌هایی می‌داند که دقت آن‌ها در هر بازگشت جدید به اندیشه‌های مه‌یر باید از نو سنجیده شود. به همین دلیل در متن بالا مرجع ارجاعات درون‌متنی همواره اصل آثار مه‌یر بوده است. از آن‌جا که خود این ارجاعات هم خالی از فرض و گمان نیستند، در بسیاری از موارد، نقل‌قول‌های غیرمستقیم را مرجح شمرده و آن‌ها را با علامت (←) مشخص کرده‌ایم.

مساوی با حل آن‌ها نیست. چیزی که مه‌یر به آن باور دارد نوعی همزیستی میان مسئله و نامسئله در روان بشر، نوعی توزیع ذهنی/روحي میان امر مسئله‌دار و امر بی‌مسئله است (← 8 : *ibid.*). این یعنی ثبت تفاوت مسئله‌شناختی در قعر ضمیر فرد. مه‌یر این تفاوت را نه منحصرأ ناشی از معضل ادیپ، که مربوط به کل واکنش‌های زیستی (*pulsion biologique*) بدن می‌داند: مسئله اصلی خود بدن است و سرکوب در همه حال بر بدن فرود می‌آید تا خواهش‌های آن را مسدود، هدایت یا والایش کند (← *ibid.*). مشاهدات اخیر باز هم پی‌آمدی زبانی و پی‌آمدی زمانی/تاریخی دارند. پی‌آمد اول در چنین معادله‌ای خلاصه می‌شود: اگر واپس‌رانی عبارت از سرکوب مسئله بدن باشد، «ناخودآگاهی در نهایت چیزی جز زبان بدن به‌عنوان مسئله بنیادی نیست» (*ibid.*). پی‌آمد دوم خود دو وجه دارد. یکی از آن‌ها کمابیش هایدگری است: بدن زمان را در ژرفنای وجود ما حک می‌کند و زیست [- زمان‌مند] ما را به‌سوی پیری، بیماری و مرگ می‌برد (← *ibid.*). وجه دیگر اما به حرکت تاریخ و تاریختی (*historicité*) وجود مربوط می‌شود: تاریختی که طبیعت را از رهگذر زندگی اجتماعی به فرهنگ بدل ساخته و ضمناً، در هر برهه، راهبردهای سرکوب بدن را تعیین کرده است^۱ ... (← 11 : *sec. III* & 8 : *sec. II* *ibid.*).

«زبان وجود دارد، زیرا ما ضمیرهایی مسئله‌واریم که همزمان از شرایط تاریخی و ناخودآگاهی خویش تأثیر می‌پذیریم؛ تفاوت مسئله‌شناختی وجود ما را در می‌نوردد و *logos* از همین تفاوت می‌زاید». این چیستان اکنون تا حدودی و اساسی (*déconstruit*) شده است. خاصه پی برده‌ایم که فلسفه مه‌یر، هر صورت متغیری به خود بگیرد و به هر وجهی از وجود بشر ببیند، عنصر ثابت و مبنایی آن «تفاوت مسئله‌شناختی» است. نیز دلالت‌های روان‌شناختی، بدن‌شناختی و زمانی/تاریخی این انگاره نشان داده‌اند که تفاوت مسئله‌شناختی، پیش از آن‌که پدیداری زبانی باشد یا توسط زبان بیان شود، پدیداری هستی‌انسان‌شناختی است. دیباچه مه‌یر بر چاپ ۲۰۰۹ - در باب مسئله‌شناسی^۲ هر دو دست‌آورد را تأیید می‌کند:

مسئله‌شناسی نوعی ادراک از اندیشه است که حل مسئله را در بنیان و در مرکز فعالیت‌های انسان قرار می‌دهد؛ باری برای حل مسئله نخست باید به آن اندیشید [...] فلسفه نه تنها مساوی با پرسش‌گری است، بل به خود پرسش‌گری هم می‌اندیشد، تا جایی که به ژرف‌ترین لایه‌های هستی ما، یعنی به بنیان این هستی راه یابد (Meyer, 2009 : 3) - تأکیدها از این قلم است).

۱. زوایای این بحث در جستاری دیگر بررسی خواهند شد. همین‌قدر اشاره کنیم که دیدگاه مه‌یر در خصوص شیوه‌های واپس‌رانی یا سرکوب بدن نهایتاً در امتداد نگره‌های زیست‌سیاستی (*biopolitique*) میشل فوکو و تأملات او در باب تاریخ جنسیت قرار می‌گیرد (نخستین مجموعه از این تأملات را فوکو در سال ۱۹۷۶ و در کتاب *اراده به دانستن* منتشر کرده است). در عین حال، مه‌یر باور دارد که به‌رغم انقلاب جنسی و آزادسازی بدن در دهه ۱۹۶۰، سرکوب بدن به کلی متوقف نشده، بل بیش‌تر تغییر شکل داده است. بر این اساس، او در تعریف خود از تاریختی بدن، میان سرکوب ثابت و سرکوب متغیر آن تمایز قائل می‌شود (← 10-11 : *sec. III*, 2012).

۲. از ابتدای گفتار حاضر به این چاپ رجوع کرده‌ایم. جای یادآوری است که در همین سال ۲۰۰۹ نشر دانشگاهی فرانسه (PUF) کتاب مه‌یر را در مجموعه *Quadrige* و در یکی از مهم‌ترین زیرمجموعه‌های آن به‌نام «متن‌های بزرگ» (*Grands Textes*) گنجانده است.

موضوع به این محدود نمی‌شود که برای راه بردن به بنیان هستی باید از آن پرسش کرد، یا بنیان هستی پرسش‌انگیز است، یا پرسش‌گری در ذات بشر ثبت است. سؤالی که بی‌واسطه پس از جمله آخر می‌آید، در فرآیندی پس‌کنشی (rétroactif) گواهی می‌دهد که مه‌یر در ژرف‌ترین لایه‌های هستی نیز به دنبال تفاوت مسئله‌شناختی می‌گردد: «آیا زبان ویژه‌ای می‌توان جست که قادر به بیان پرسش‌گری و جدا کردن آن از صورت‌های پاسخ باشد؟» (ibid.). اینک، ورای ذات پرسش‌گر انسان و منش خوداندیش پرسش، بحث عمده‌گویی بر سر تفاوتی مسئله‌شناختی است که در احشای هستی‌خانه دارد و با یاخته‌های بنیادی ما عجین است. این را شاید بتوان «هستی‌شناسی مسئله‌شناختی» میشل مه‌یر نامید.^۱ پی‌آمد زبان‌شناختی آن در این عبارات کلیدی خلاصه می‌شود: «تفاوت مسئله‌شناختی [که وجود تاریخی و روانی ما را در می‌نوردد] هم سبج و زادنامه logos است، هم بافتار (texture) آن را تعیین می‌کند» (ibid. : 209). به بیان دیگر، تفاوتِ onto-logique - مسئله و غیرمسئله در ماده زبانی تزریق می‌شود و در تفاوتِ problématique - logique - پرسش و پاسخ بازتاب می‌یابد. این شاید دلیل اصلی برای ادراک مسئله‌شناختی از زبان باشد که جوهر logos را آغشته به تفاوت مسئله‌شناختی می‌داند و حتی در بطن گزاره‌های تأییدی (assertorique) به ثقل حضور پرسش می‌اندیشد (← ibid. : 209-210).

مشاهدات معکوس

حرکت مه‌یر از مباحث هستی‌شناختی به مباحث زبانی این فرض را به یقین نزدیک می‌کند که در مسئله‌شناسی، خوداندیشی فلسفی بر اندیشه فلسفی در باب زبان تقدم دارد. در عین حال مشاهده می‌شود که دیدگاه‌های تاریخی، روان‌شناختی و هستی‌شناختی مه‌یر بدون عبور از مجرای زبان انگار به مقصد نمی‌رسند. به عبارتی، تفاوت مسئله‌شناختی مربوط به هریک از این حوزه‌ها صورت ملموس و دلالت عینی خود را در تفاوت زبانی پرسش و پاسخ می‌یابد. این را شاید بتوان گواه بر محوریت زبان در تفکر مه‌یر و حاکی از نقش بنیادینی دانست که پرسش و پاسخ، اساساً به‌منزله دو عنصر زبانی، در فلسفه او ایفا می‌کنند. شاهدان دیگری هم وجود دارند. از جمله می‌دانیم که بخش‌های وسیعی از آثار مه‌یر به موضوعات منطق (logique)، جدل (dialectique)، نظریه بیان (Rhétorique)، فن بیان (rhétorique) و برهان‌آوری

۱. نکاتی که تا کنون از آثار مه‌یر نقل شده‌اند و هر آن‌چه از این پس در باب دلالت دنیایی logos خواهیم گفت، همگی، این نام‌گذاری را توجیه می‌کنند. با توجه به مجموع داده‌ها، بعد زبان‌شناختی مسئله‌شناسی از ابعاد هستی‌شناختی آن جدایی‌ناپذیر به نظر می‌رسد. آری مه‌یر بارها مخالفت خود را با هستی‌شناسی علمی، اثباتی و قضیه‌محور اعلام کرده است (← 2009 : 19-22, 260-261, etc.). همچنین پژوهش‌گری رومانیایی به‌نام کنستانتین سالواسترو انگاره «پرسش‌گری» در فلسفه مه‌یر را انگاره‌ای اساساً شناخت‌شناختی (gnoséologique) و غیرهستی‌شناختی خوانده است (← Salavastru, 2010 : 455). تحقیق حاضر اما نه تنها میان نقدهای مه‌یر بر هستی‌شناسی قضیه‌محور و نگاه مسئله‌شناختی او به logos در حکم تلفیق زبان و هستی‌مغایرتی نمی‌بیند، بل آن‌ها را مکمل هم می‌داند. در واقع سخن گفتن از «هستی‌شناسی مسئله‌شناختی مه‌یر» تأییدی ضمنی بر تفاوت یا تقابل آن با هستی‌شناسی قضیه‌محور است. جنبه‌های گوناگون این موضوع، از جمله تضاد احتمالی خوانش ما و دیدگاه سالواسترو، باید در مجال مناسب بررسی شوند.

(argumentation) اختصاص یافته‌اند که همگی، به‌رغم تعاریف، ویژگی‌ها و اسلوب‌های خاص خود، به هر حال با علوم زبان مرتبط می‌شوند (← Meyer, 1979/2, 1980, 1982, 1988, 2004, 2005/2, 2008, etc., 2011). علاوه بر این می‌توان نشانه‌هایی از «زبان‌گرایی» را در تفکر ادبی مه‌یر رصد کرد که، گرچه با زبان‌گرایی ساختارگرا و صورت‌گرا نسبت مستقیم ندارد، وجود ادبیات را مشروط به چگونگی ادراک از زبان می‌شمارد و تحلیل *problémato-logique* - متن و گفتمان را در اولویت مباحث ادبی قرار می‌دهد (← éd. orig. 1983 ; 1-3 : 1992). از سوی دیگر توجه داریم که پدر فقید^۱ مسئله‌شناسی حتی در رویکرد به تاریخ از الگوهای زبانی الهام می‌گیرد، «دستور تاریخ» (*grammaire de l'histoire*) خود را با دستور زبان مقایسه می‌کند و در توصیف هستی‌ها و هویت‌های تاریخی، به واژگان نظریه‌ بیان مثل «لفظ مستقیم» و «استعاری‌شدگی» توسل می‌جوید (← 23-28 : 2013).

به این ترتیب آیا نمی‌توان پنداشت که تفکر فلسفی مه‌یر تابع و متأخر بر تفکر زبانی اوست؟ این پرسش فقط به جایگاه زبان در مسئله‌شناسی مه‌یر مربوط نمی‌شود، بل مجال می‌دهد به روابط مسئله‌شناسی با پدیداری بیندیشیم که در تاریخ فلسفه قرن بیستم به *linguistic turn* شهرت دارد و تبلور آن را در فلسفه تحلیلی آنگلوساکسون می‌بینیم. آیا فلسفه مه‌یر از بطن اندیشه تحلیلی زبان بیرون می‌آید و خود صورتی از این اندیشه است؟ بالاتر، در خوانشی مستقل و خطی از در باب مسئله‌شناسی (۱۹۸۶) اشاره کردیم که ملاحظات فلسفی نویسنده در مقدمه این کتاب گویی پژواک‌های خود را در فصل چهارم و در تأملات زبانی او می‌یابند. باری فصل اخیر ویراست نه‌چندان متفاوت گفتاری است با عنوان «جدل، نظریه بیان، هرمنوتیک و پرسش‌گری: تأملی بر بنیان‌های زبان» که اولین بار در سال ۱۹۷۹ و در مجله *بین‌المللی فلسفه* منتشر شده بود.^۲ پیش از آن، مه‌یر فقط کتاب *کشف و توجیه در علم* (۱۹۷۹) را در کارنامه خود داشت. طبیعی است بیندیشیم که نطفه مسئله‌شناسی با هر دو متن بسته می‌شود. در عین حال، جهت‌گیری نوشته‌های مه‌یر به‌سوی موضوعات زبانی، از همین سال ۱۹۷۹ تا اواسط دهه ۱۹۸۰، حاکی از آن است که عناصر «جدل، نظریه بیان، هرمنوتیک و پرسش‌گری»، دست‌کم در کوتاه‌مدت، برای او در اولویت قرار گرفته‌اند. عناوین نوشته‌ها به‌قدر کافی گویابند: «جدل و پرسش‌گری: سقراط و افلاطون» (۱۹۸۰)، «ادراک مسئله‌شناختی از زبان» (۱۹۸۱)، «برهان‌آوری در پرتو نظریه پرسش‌گری» (۱۹۸۲)، مجموعه مقالات *منطق، زبان و برهان‌آوری* (۱۹۸۲) و *سرانجام کتابی درباره زبان و ادبیات* که در سال ۱۹۸۳ با نام *Meaning and Reading. A Philosophical Essay on Language and Literature* به چاپ رسید

۱. روز بیست و سوم ماه میلادی گذشته، میشل مه‌یر در سن ۷۱ سالگی ناگهان در خانه‌اش در واترلو درگذشت (یادداشت ۲۶ ژوئن ۲۰۲۲).
 ۲. بخش اول گفتار مزبور با اصلاحات بسیار جزئی به کتاب *در باب مسئله‌شناسی* منتقل شده است. بخش‌های بعد تغییرات بیشتری داشته‌اند. سخن حاضر، به فراخور تحلیل‌های خود، گاه به اصل گفتار مه‌یر، گاه به فصل چهارم *در باب مسئله‌شناسی* و گاه، همزمان، به هر دو ارجاع داده است.

و نه سال بعد، زیر عنوان *Langage et littérature. Essai sur le sens* به فرانسه ترجمه شد.^۱ اشاره کنیم که کتاب کشف و توجیه در علم هم نه تنها بحث زبان را کنار نگذاشته بود، بل تعریفی که از مسئله‌شناسی به دست می‌داد سراسر حول مفاهیم زبانی - گزاره، جمله، پاسخ، پرسش، فعالیت زبانی و پراتیک گفتمانی - می‌چرخید (← Robert, 1983 : 110 ; Meyer, 1979/1 : 219). در همین کتاب است که مه‌یر ترکیب «تفاوت مسئله‌شناختی» را برای اولین بار و در معنایی زبان‌شناختی به کار می‌برد (← Duchesneau, 1980 : 684) تا سپس آن را از دلالت‌های هستی‌انسان‌شناختی پر کند. باری پژواک می‌تواند معکوس بوده باشد. یعنی می‌توان گمان برد که فلسفه مه‌یر منطق و روش خود را از اندیشه زبانی او وام گرفته است؛ خاصه که او پیش از هر چیز خبره در مسائل نظریه بیان و درس آموخته در مکتب شاییم پرلمن، بانی نظریه بیان جدید (Nouvelle Rhétorique)، بود.

جمع‌بندی اولیه

این نتیجه‌گیری یک‌سر خالی از حقیقت نیست که در توالی نوشته‌های مه‌یر، مسئله‌شناسی زبان محور او تدریجاً جای خود را به نوعی مسئله‌شناسی هستی‌محور - با سه وجه تاریخی، زمان‌شناختی و روان‌شناختی - داده است. حتی به نظر می‌رسد که تثبیت مسئله‌شناسی در مقام فلسفه‌ای کامل‌عیار جز در فرآوری مفاهیم زبانی و ارتقای آن‌ها به مفاهیم هستی‌شناختی میسر نشده است. تنگ شدن قلمرو زبان در آثار بیانیه‌وار و درآمده‌وار مه‌یر، تکثیر دلالت‌های «تفاوت مسئله‌شناختی» و سرایت آن از دایره زبان به پهنه هستی، تکامل ساختاری و تخصصی شدن واژگان مسئله‌شناسی، به‌ویژه با کتاب پرسش‌گری و تاریختی، همگی بر این مشاهدات صحنه می‌گذارند. برآیند خام آن‌ها این خواهد بود که در نظریه مه‌یر نوعی جدایی میان زبان و هستی، بل درجه‌ای از واگرایی میان اندیشه زبان و تأمل فلسفی وجود دارد. باری تا این حد پیش نمی‌توان رفت. در عمل، هیچ گسست چشم‌گیری بین تأملات فلسفی و زبانی مه‌یر رقم نمی‌خورد. فلسفه واحد است و کنش فلسفی همزمان بر زبان و هستی در حکم یک کل فرود می‌آید. اگر گسستی باشد، مه‌یر آن را میان علم زبان و فلسفه، یعنی در مناسبات زبان‌شناسی با تأمل فلسفی / زبانی می‌بیند (← 201-202, etc. : 2009 ; 80-81 : 1981 ; 145-146 : 1979/2). رابطه فلسفه و اندیشه زبان اما از جنس «همانگی» است. این همانگی، اگر بتوان گفت، یک نمود سلبی و یک نمود عینی دارد. نمود سلبی آن را، پیش از در باب مسئله‌شناسی، در مقاله «جدل، نظریه بیان، هرمنوتیک و پرسش‌گری» سراغ داریم؛ شگرف است که نویسنده، در اوج تأمل فلسفی روی زبان، از کاربرد اصطلاحی چون «فلسفه زبان» پرهیز می‌کند، گویی همین شکاف کمینه را هم در بطن یا در جدار فلسفه بر نمی‌تابد. نمود عینی آن اما در اندیشه logos جلوه‌گر می‌شود. نزد یونانیان، واژه logos هم بر هستی و دنیا دلالت می‌کرد، هم به‌طور یکسان بر

۱. فعلاً عنوان‌های انگلیسی و فرانسوی را نگه می‌داریم. پایین‌تر به آن‌ها باز خواهیم گشت.

خرد و سخن (← Meyer, 2005/1 : 9 ; 2009 : 12, etc.) مهیر نه تنها دو دلالت اول را نگه می‌دارد، بل *logos* را با *langage* مساوی می‌شمارد. یعنی با زبان در وحدت و تمامیت آن؛ زبانی که همزمان در هر دو بُعد خود به منزله توانش / اندیشه و کنش / گفتار در نظر گرفته می‌شود. چه وحدت *logos* = زبان بازتابی از وحدت *logos* = دنیا باشد، چه *logos* - زبانی در دل *logos* - دنیایی قرار داشته باشد، چه دومی جز با هضم در اولی قابل درک نباشد، چه میان آن‌ها غشایی سخت تراوا وجود داشته باشد، چه تار و پود هر دو در هم تنیده باشند، پرسش بنیادین مهیر، در همه حال، اصل *Logos* را نشانه می‌رود (← : 2009 202-203). آری در روند تکامل مسئله‌شناسی، خاصه از کتاب پرسش‌گری و تاریخت به بعد، دلالت دنیایی *logos* دلالت زبانی آن را تا حدی به حاشیه می‌راند. نسخه‌های همگانی و درآمدوار این فلسفه نیز لغت *logos* را اساساً در معنای «دنیا» به کار می‌گیرند و از آن به‌عنوان یکی از سه پرسش بنیادین انسان در کنار *ethos* (خویشتن) و *pathos* (دیگری) نام می‌برند (← : 2017 ch. 2, sec. XI ; 2010 : 9 ; 2005/1 : 62, etc.). نسخه آخر اما مدلول‌های زبان و دنیا را در هم می‌آمیزد و هر دو را در مخلوطی کمابیش همگن ذیل دال *logos* قرار می‌دهد؛ مخلوطی که هم‌چنین اجزای *ethos* و *pathos* را در خود حمل می‌کند و سراسر سرشته با تفاوت مسئله‌شناختی است (← : 2017 62-70).

باری در مسئله‌شناسی مهیر، عنصر *logos* هم وحدت زبان و هستی را محقق می‌سازد، هم وحدت فلسفه و فلسفه زبان را تضمین می‌کند. این وحدت دوسویه دست‌کم یکی از کلیدهای ممکن برای راه بردن به ادراک مسئله‌شناختی از زبان است. سوبه دوم آن - وحدت فلسفه و فلسفه زبان - مجال می‌دهد به پرسشی بازگردیم که بالاتر مطرح شد و ناظر به رابطه مسئله‌شناسی با *linguistic turn* و فلسفه تحلیلی بود. با توجه به همه اشارات پیشین، این رابطه دو وجه متضاد دارد. یعنی اگر فرض کنیم که مسئله‌شناسی با ترکیب اندیشه فلسفی و اندیشه زبانی، با منطبق کردن ساختارهای زبان و فلسفه بر یکدیگر، *linguistic turn* را امتداد می‌بخشد و به‌جانب فلسفه تحلیلی متمایل می‌شود، کل‌نگری هستی‌مسئله‌شناختی به‌شکل بنیادی در مقابل ریزنگری یا *atomisme* - فلسفه تحلیلی قرار می‌گیرد. جای یادآوری است که مهیر پیوسته بر تمایز فلسفه خود با فلسفه‌های دیگر تأکید کرده و در یکی از آخرین ارزیابی‌هایش مسئله‌شناسی را «سومین جریان فلسفی میان نیهیلیسم و ساخت‌شکنی از یک سو؛ فلسفه تحلیلی و علم‌گرایی از سوی دیگر» خوانده است (3 : 2009). در خصوص واگرایی اول، کوتاه بگوییم که مهیر ساخت‌شکنی نیهیلیستی را بریده از هرگونه بنیان فلسفی می‌داند و خود به بنیان‌ازلی «پرسش‌گری» دخیل می‌بندد (← : 2005/1 : 7-9). واگرایی دوم ابعادی وسیع‌تر دارد، به‌شکلی که فلسفه‌گرایی، مسئله‌گرایی و پرسش‌گرایی مسئله‌شناختی را می‌توان قرینه‌های متضاد علم‌گرایی، اثبات‌گرایی و قضیه‌گرایی در فلسفه تحلیلی به‌شمار آورد.

چنان که می‌بینیم، در مناسبات مسئله‌شناسی و فلسفه تحلیلی، وجوه تقابل بر وجه اشتراک می‌چربند. وانگهی اشتراک آن‌ها چندان محل اطمینان نیست. این پیش‌داوری که هر نوسانی میان اندیشه فلسفی و اندیشه زبانی لزوماً از *linguistic turn* ارث می‌برد محکوم به تقلیل است. هرکس - دست‌کم در حرف و نظر - می‌داند که بدون تأمل روی زبان، بدون اندیشیدن به مختصات و مقتضیات آن، بدون ارتقای امکانات و گسترش مرزهای زبان، بدون شکستن این مرزها، کم‌ترین تفکر فلسفی‌ای عمل نمی‌آید، پخته نمی‌شود، به بار نمی‌نشیند. به عبارت دیگر، هر کنش فلسفی به خودی خود کنشی روی زبان است و هر نوع خوداندیشی فلسفی نوعی تفکر زبانی است. جورجو آگامبن در مقاله «فلسفه و زبان‌شناسی» پس از ذکر چند نمونه از تعاملات دیرین فلسفه و علوم زبان از یونان باستان به این سو، چنین تعریفی از فلسفه را از قلم آلکساندر کوژو نقل می‌کند: فلسفه گفتمانی است «که می‌تواند از همه چیز سخن بگوید، مشروط بر آن‌که از خود این سخن‌گفتن هم سخن بگوید» (Kojève, cit. Agamben, 1990, in 2006 : 52 ; éd. orig. 2005). آگامبن نتیجه می‌گیرد که به این ترتیب، چرخشی به نام *linguistic turn* نه یک جهت‌گیری جدید فلسفی، بل گویی تکرار «حقیقتی مبتذل» بوده است (ibid.). از این منظر، پیوند مسئله‌شناسی و فلسفه تحلیلی، اگر غایب نباشد، در نهایت علی‌السویه است، زیرا فلسفه‌های دیگر نیز در آن شریک‌اند. آن‌چه، شاید، نظام فلسفی مه‌یر را متمایز می‌کند تمرکز مضاعف آن بر *logos* به مثابه حلقه عقد و بستر آمیزش میان ادراک مسئله‌شناختی از زبان و ادراک مسئله‌شناختی از دنیاست.

۳- بازگشت به سه بحث: *logos* در برابر گزاره

Logos - مسئله‌شناختی، در دلالت زبانی خود، عنصری با دو ترکیب جوهری است: یکی ترکیب همگن خرد و سخن که مه‌یر آن را از سنت فلسفه یونانی وام می‌گیرد، دیگری ترکیب تبیینی پرسش و پاسخ که بنیاد نظریه اوست. هر دو ترکیب توسط چیزی که مه‌یر آن را الگوی گزاره‌محور (modèle propositionnel) می‌نامد نقض می‌شوند. این الگو از یک سو میان زبان و اندیشه جدایی می‌اندازد و از سوی دیگر تفاوت مسئله‌شناختی‌ای را که در ذات *logos* ثبت است محو می‌کند (Meyer, 2009 : 24 & 12). منها کردن زبان از اندیشه نه تنها نخستین تجزیه را در بطن *logos* رقم می‌زند، بل اجزای زبان [مادی] را در معرض بررسی‌هایی پراکنده با رویکرد علمی و تجربی قرار می‌دهد (ibid. : 12 & 201-202). نقد مه‌یر به این بررسی‌ها از جنس نقدی است که خود در کتاب کشف و توجیه در علم بر اثبات‌گرایی وارد کرده بود: همان‌طور که اثبات‌گرایی جز نتیجه یا ماحصل (résultat) عینی فرآیندها را نمی‌بیند (Robert, 1983 : 109 ; cit. Meyer, 1979/1 : 10)، علم زبان نیز فقط به محصول تجربی کنش زبانی توجه دارد؛ محصولی که قابل تقسیم به عناصر منفرد خویش است (1979/2 : 145-146 ; Meyer, 201-202 : 201-202). در این میان، گزاره یا تک‌جمله عنصری ممتاز به‌شمار می‌آید، زیرا از «ساختاری

منطقی» با استقلال نسبی برخوردار است و دلالت خود را کمابیش بدون واسطه آشکار می‌سازد (← 209 : 209 & 21 : 1992 Meyer). چیزی که پنهان می‌ماند شالودهٔ پرسشی / پاسخی زبان است. به بیان دیگر، گزارهٔ زبان‌شناختی به همان نقصانی مبتلاست که از نظر مهیر در قضیهٔ فلسفی وجود دارد و عبارت از حذف تفاوت مسئله‌شناختی است (← 15-11 : 2017). اگر بر مبنای نوعی «تخیل مکانی» تصور کنیم که تحلیل مسئله‌شناختی قضیه / گزاره (proposition) فضایی سیال را در حد واسط فلسفه و تفکر زبان به خود اختصاص می‌دهد، توسل همزمان مهیر به هر دو دلالت دنیایی و زبانی *logos* برای سیر در این فضا تا حدود زیادی توجیه می‌شود.

۳-۱- پراکندگی جستارهای زبانی و اندیشهٔ *logos*

مقاله‌های «جدل، نظریهٔ بیان، هرمنوتیک و پرسش‌گری» و «ادراک مسئله‌شناختی از زبان» دو فهرست از رویکردها و نگره‌های زبانی مرجع، خاصه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی را به دست داده‌اند. فهرست اول شامل نحو، دستور زایشی و غیرزایشی، معنی‌شناسی زایشی و غیر آن، واج‌شناسی، کاربردشناسی زبان (*pragmatique*) و منطق صوری (*logique formelle*) است (← 145 : 1979/2). دومی به ترتیب «نظریهٔ بازی‌های زبانی ویتگنشتاین و صوری‌سازی معنی‌شناختی (*formalisation sémantique*) آن توسط هینتیکا، دستور و معنی‌شناسی زایشی، نظریهٔ کنش‌های زبانی آستین و سرل و گرایس، روان‌شناسی زبان، هرمنوتیک، و نظریهٔ برهان‌آوری نزد پرلمن و دوکرو» را در خود گنجانده است (80 : 1981). این دو مجموعه کامل نیستند و به نظر نمی‌رسد که از نیت یک دسته‌بندی روزآمد یا حتی منسجم برخاسته باشند. اما هر نگره یا رویکردی که به آن‌ها افزوده شود تأییدی دیگر بر آسیب‌شناسی مهیر از تورم (*inflation*) و تشتت (*dispersion*) دیدگاه‌ها نسبت به زبان در حول و حوش سال ۱۹۸۰ خواهد بود.^۱

۱. آسیب‌شناسی مهیر همچنان روزآمد به نظر می‌رسد. اما اگر به آغاز دههٔ ۱۹۸۰ بازگردیم، او تنها متفکری نبود که در برابر فراوانی و پراکندگی رویکردهای زبانی احساس سردرگمی می‌کرد. مشابه همین سردرگمی را در یکی از جامع‌ترین گفتارهای زبان‌شناختی آن دوره با عنوان «سخنی در باب ساخت(شکنی) نظریه‌های زبانی» اثر میشل پشو (۱۹۸۲) می‌بینیم. روایت دودل پشو از روند این ساخت(شکنی) روشی مروری، گاه‌شماری و تحلیلی دارد و او در هر مرحله از این روایت به شماری از جریان‌ها و گرایش‌های علوم زبان از سوسور به بعد اشاره کرده است. گذشته از آرای فاتحانی چون خود سوسور، چامسکی، بنونیست یا یاکوبسن در حوزه‌های صرف و نحو و ساختار زبان، در سطوح پایین‌تر هم گرایشی وجود ندارد که از نگاه نویسنده دور مانده باشد. او از زبان‌شناسی حلقه‌های مسکو، پراگ، وین و کپنهاگ سخن می‌گوید که خود شامل صورت‌گرایی ساختارگرا، منطق نشانه‌شناختی، زبان‌شناسی نوشتار ادبی، واج‌شناسی، جامعه‌شناسی زبان و نظریه‌های روان‌شناختی گشتالت بود. کاربردشناسی زبان، رفتارگرایی ارتباطی، نقش‌گرایی جامعه‌روان‌شناختی، نقش‌گرایی مارتینه، ساختارگرایی توزیعی بلومفیلد، رویکردهای فلسفی لاکان، لوی‌ستروس، فوکو، آلتوسر و دریدا به زبان، نشانه‌شناسی فضای ادبی نزد بارت و کریستوا، نگره‌های زبان‌شناختی آنتوان کولیولی بر مبنای منطق فرگه، شاخهٔ فرانسوی تحلیل گفتمان به نمایندگی ژان دوبوا، پژوهش‌های مربوط به فیزیولوژی صدای بشر، جستارهای زبانی مرتبط با سبیرنتیک و روبوتیک، تحقیق روی گفت‌وگوی انسان با ماشین، بحث‌های زبان‌شناختی پیرامون ترجمهٔ اتوماتیک، نگره‌های مربوط به فرآیند انتقال، تبادل و مرتب‌سازی اطلاعات در دنیاهای انسانی، حیوانی و ماشینی با الهام از تحقیقات جان فون نویمان و اسکار مورگنشترن روی الگوهای ریاضی، اقتصادی، عصب‌روان‌شناختی و ... چند قلم از فهرست بلند پشو هستند.

آری این آسیب‌شناسی ناسازمند است، زیرا نوشتن دربارهٔ *logos* خود به تورم نوشته‌های زبانی دامن می‌زند (← 145 : 1979/2). در عوض می‌توان فرض کرد که ادراک مسئله‌شناختی از زبان اساساً برآمده از نوعی «جبر فلسفی» باشد. چیزی که مه‌یر آن را «خواست وحدت» (*exigence d'unité*) می‌نامد از چنین جبری حکایت دارد؛ معنای آن، نیاز حیاتی ذهن به ادراکی واحد از پدیدارهای پراکنده است (← 80 : 1981). در پیوند با این نیاز، مه‌یر روش و ماهیت شناخت فلسفی را از سبک و سیاق شناخت علمی متمایز می‌کند: کار علم برش زدن و تجزیهٔ پدیدارها به اجزایی است که کمابیش مستقل از هم تحلیل می‌شوند، حال آن‌که فلسفه، ضمن پرسش از اصل و بنیان و خاست‌گاه چیزها، به ترکیب و تجمیع آن‌ها می‌اندیشد (← 201-202, etc. : 2009 ; 145 : 1979/2). در این مقایسه، کارکردهای علم و فلسفه مکمل یکدیگر به نظر می‌رسند. اما در خصوص علم زبان، مه‌یر نه تنها به هم‌ارز بودن آن با تأمل فلسفی / زبانی باور ندارد، بل نهایتاً آن را برای شناخت زبان ناکارآمد می‌بیند:

شاید پرسش فلسفی از زبان جز نقاب دروغین فلسفه را بر چهره نداشته باشد؛ شاید بهتر باشد تفکر زبان را در پراکندگی کنونی‌اش [که ناشی از تکثیر رویکردهای علمی است] رها کنیم. اما علم هم چندان سهم خود را در این تفکر نمی‌یابد. تنوع بی‌پایان پدیدارهای زبانی به شماری از بررسی‌های پاره‌نگر (*partiel*) میدان داده است که سیمای *logos* را پوشانده‌اند، در حالی که می‌خواسته‌اند از واقعیت خاص آن پرده بردارند. رویکردها و دیدگاه‌های موجود [...]، به‌رغم کثرت‌شان، سرانجام به این پرسش که «معنای صحبت کردن چیست؟» پاسخ نداده‌اند (201 : 2009).

بی‌تردید باید از «جبر فلسفی» سخن گفت. مه‌یر نخست در مشروعیت پرسش فلسفی از زبان شک می‌کند تا سپس آن را به مقام یگانه پرسش مشروع از این عنصر ارتقا دهد. به‌موجب این ارتقا، فلسفه باید هم به بنیان و کلیت زبان - *langage* یا *logos* - بیندیشد، هم دلالت صحبت کردن (*parler*) را روشن کند؛ یعنی هم به جنبهٔ متافیزیکی و توانشی زبان توجه داشته باشد، هم بُعد فیزیکی، کنشی و کاربردی آن را در نظر بگیرد. نتیجه این‌که در تأمل روی چستی زبان، فلسفه، نه مکمل علم، که جایگزین الزامی آن است. این مضمون به‌ویژه از نقدهای مه‌یر بر پاره‌گرایی علم زبان برداشت می‌شود: ۱- رویکرد علمی به پاره‌های زبانی نمی‌تواند مدعی حصول به حقیقت تام زبان باشد، زیرا دست‌آوردهای آن، مثل پاره‌هایی که انتخاب می‌کند، برودی محدود دارند؛ ۲- با جمع زدن نتایجی که از هر بررسی پاره‌نگر به‌دست می‌آیند نمی‌توان به تعریفی جامع از زبان رسید؛ ۳- هر پژوهشی در باب اجزا یا برش‌های منفرد زبانی ناچار است، برای توجیه برش انتخابی، به یکی از نظریه‌های زبان متوسل شود؛ باری پژوهش‌های وابسته به یک چارچوب نظری عمدتاً به تفهیم یا تحکیم همان چارچوب می‌انجامند و به اصل زبان راه نمی‌برند (← 201-202 : *ibid.*). ارزیابی کلی مه‌یر این است که تمرکز جستارهای علمی بر پاره‌های زبانی، در نهایت، تصویری از «غیاب وحدت» در خود عنصر زبان را تداعی می‌کند و مانع از ادراک زبان در جوهر و تمامیت آن می‌شود (← *ibid.*).

زبان واحد، تام و جوهری همان چیزی است که مهیر آن را *logos* می‌نامد. بی‌شک در بحث *logos* - واحد نمی‌توان تفاوت مسئله‌شناختی‌ای را که در بطن این عنصر جریان دارد نادیده گرفت. اشاره مهیر به «وحدت مسئله‌وار *logos*» (202 : *ibid.*) اشاره به همین تفاوت است. اما اگر بپذیریم که «وحدت مسئله‌وار» با «غیاب وحدت» یکی نیست، در عین حال باید پرسید که آیا تجزیه درونی *logos* به پرسش و پاسخ تمامیت آن را نقض می‌کند یا نه. مجموعه ملاحظات انتقادی مهیر پیرامون *propositionnalisme* - فلسفی و زبانی نشان می‌دهند که تمامیت *logos* جز در سرکوب پرسش (گری) به سود قضیه‌ها و گزاره‌های تأییدی، توجیهی یا قضاوتی نقض نمی‌شود. بنا بر اصلی مسئله‌شناختی، قضیه و گزاره در حقیقت پاسخ‌هایی بوده‌اند که فلسفه و زبان‌شناسی، در روندی تاریخی، پیوند آن‌ها را با پرسش (گری) قطع کرده و به آن‌ها ظاهری مستقل بخشیده‌اند (← 12 : *ibid.*). این روند در عین حال ممتد و گسسته، واحد و دوگانه به نظر می‌رسد؛ زیرا «مستقل‌سازی» (*autonomisation*) قضیه فلسفی با تفکر پسااسقراطی آغاز می‌شود و تا فلسفه‌های قرن بیستم تداوم می‌یابد، اما رویکرد مستقل به گزاره زبان‌شناختی پدیده‌ای متأخر است (← *ibid.*). چنان‌که مهیر القا می‌کند، ریشه استقلال گزاره را در تقلیل زبان به ساختار مادی آن باید جست؛ تقلیلی که یونانیان با آن بیگانه بودند، زیرا نمی‌توانستند سخن را جدا از خرد تصور کنند (← *ibid.*). این شاید تنها جایی باشد که در فلسفه مسئله‌شناسی، گزاره و قضیه، یا به بیان فنی‌تر، *الگوی گزاره‌محور زبان و الگوی قضیه‌محور خرد* از هم متمایز می‌شوند (← *ibid.*). با تکیه بر این تمایز، مستقل‌سازی گزاره زبان‌شناختی را باید با تعلیق وجه عقلی و اندیشگی *logos* مرتبط شمرد، حتی اگر علوم زبان گزاره را در حکم واحدی منطقی و معنی‌شناختی به رسمیت بشناسند (← *ibid.* & 21 : 1992). این تعلیق مساوی است با چرخاندن نگاه از *langage* که موضوع فلسفه است، به سوی *langue* که ایژه زبان‌شناسی است^۱ (← 209 : 2009). در ادراک مسئله‌شناختی از زبان، انگاره *langage* گذشته از دلالت سوسوری خود به‌عنوان توانش زبانی، هم بر زبان تام و جهان‌شمول دلالت می‌کند هم بر جمع خرد و سخن؛ *langue* اما پیش از هر چیز سامانه‌ای منفرد با قواعد نحوی و معنی‌شناختی خاص خویش است (← *ibid.*). در شرایطی که خصلت جوهری *langage* مانع از تجزیه آن می‌شود، هر *langue* - منفرد را می‌توان به جمله‌ها یا گزاره‌هایی با ساختار نسبتاً مستقل تقسیم کرد که البته نحو کلی آن *langue* را در خود بازتاب می‌دهند و معنایی هرچند محدود را آزاد می‌کنند (← *ibid.*). به همین ترتیب، جمله و گزاره می‌توانند به اجزای کوچک‌تر مثل واژه‌ها، تک‌واژه‌ها و واج‌ها تقسیم شوند، که هر یک مهبیای بررسی‌های مستقل اعم از صرفی و آواشناختی است ...

۱. جورجو آگامبن نیز به‌ترتیب از *langue* و *langage* به‌عنوان ایژه‌های زبان‌شناسی و فلسفه نام برده است (← 56 : 2006). او اما، برخلاف مهیر، میان رویکردهای علمی و فلسفی به زبان گسست ریشه‌ای نمی‌بیند. هر دو موضع جای تأمل جدی دارند و موضوعی ممتاز برای پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی خواهند بود.

به‌رغم تعامل تنگ فلسفه و تفکر زبان، که بالاتر به آن اشاره شد، میان آسیب‌شناسی مه‌یر از گرایش زبان‌شناسی به بررسی‌های پراکنده و راه حل فلسفی او برای جبران این پراکندگی، درجه‌ای از عدم تناسب وجود دارد. در واقع دشوار بتوان معضل جستارهای مربوط به *langue* را با نوعی انحراف موضوعی و روش‌شناختی به‌جانب *langage* حل کرد. وانگهی مه‌یر خود اقرار می‌کند که درنگ زبان‌شناسی بر اجزای *langue* امری ناگزیر و برخاسته از ضرورتی علمی است که زبان‌شناس را به مشاهده عینی و جداگانه هر یک از این اجزا سوق می‌دهد (← *ibid.* : 209). در این صورت، وجود مشکل در علم زبان اساساً منتفی است و مشکل غایب نیازی به راه حل ندارد. بحث رویکرد «تجمیعی» به یافته‌های خرد زبان‌شناسی نیز مطرح نیست، زیرا اولاً مه‌یر چندان از جستارهای انجام شده روی اجزای کوچک‌تر از گزاره سخن نمی‌گوید، ثانیاً تحلیل مسئله‌شناختی او از گزاره بیش‌تر به نفی تحلیل‌های پیشین میل می‌کند تا به ترکیب آن‌ها. این ناسازها زهر نقد مه‌یر بر پاره‌نگری زبان‌شناسی (= علم *langue*) را می‌گیرند و نگاه تجمیعی را به‌سوی خود *langage* می‌کشانند.

تجمیع *langage* معنایی نمی‌تواند داشته باشد جز اعاده خردی که به‌شکل ذاتی با سخن آمیخته بوده و در الگوی گزاره‌محور زبان از *logos* - باستانی منها شده است (← *ibid.* : 12 & 208). از این‌جاست بازگشت مه‌یر به اصل لغت *logos* که او آن را به «زبان خرد» و «زبان اندیشه» تعبیر می‌کند (← *ibid.* : 201-202). از همین‌جاست بازگشت او به ایده یا جوهر *logos* که در پرسش از آن، فلسفه و تفکر زبان یکی می‌شوند و هر دو کارکرد تأمل فلسفی - تعیین بنیان، تضمین وحدت و کلیت - نمود عینی و عملی می‌یابند. برهان‌های مه‌یر برای اثبات این کارکردها، به بیان ساده و موجز، چنین خط سیری را طی می‌کنند:

۱- بازگشت به *logos* بازگشت به اصل است؛ به بنیان؛ پرسش *logos* پرسشی بنیادی است، زیرا هیچ پیش‌فرضی ندارد و از *logos* به‌سمت *logos* می‌چرخد؛ در پرسش *logos* از چیستی خود، زبان خرد و اندیشه به‌ساز و کار اندیشیدن و صحبت کردن می‌اندیشد؛ اگر پرسش (گری) لازمه و مقدمه این اندیشیدن باشد، ابژه پرسش *logos* چیزی جز خود پرسش (گری) نیست؛ ۲- مثل هر پرسش دیگر، پرسش از پرسش (گری) نیازمند پاسخ است؛ پاسخ نه تنها در چشم‌انداز این پرسش، که در بطن آن قرار دارد، زیرا در پرسش از پرسش، لزوماً به رابطه آن با پاسخ می‌اندیشیم؛ یعنی پرسش از پرسش، همزمان، پرسش از پاسخ است، زیرا تفاوت پرسش و پاسخ را بی‌واسطه به ذهن متبادر می‌کند؛ *logos* به‌مثابه زبان خرد و اندیشه، در عین حال که حاصل جمع پاسخ و پرسش است، حامل تفاوت آن‌هاست، به‌شکلی که پرسش بنیادین از *logos* در نهایت بر تفاوت مسئله‌شناختی فرود می‌آید (← *ibid.* : 23-24, 202-206, etc.).

این برهان‌ها هنوز دلالت کلی «صحبت کردن» را آشکار نکرده‌اند. آری پرسشی که جوهر *logos* را نشانه می‌رود، هم بر توانایی *logos* در ساخت پرسش گواهی می‌دهد، هم به‌طور عملی پرسش (گری) را در بنیان آن تثبیت می‌کند (← *ibid.* : 206). آری می‌توان پرسش خوداندیش *logos* را پرسشی به حد

اعلا فلسفی، بل پرسش اعلائی فلسفه به‌شمار آورد (← *ibid.* : 205). مسئله این است که فرآیند پرسش فلسفی تا چه حد به دیگر کنش‌های زبانی / گفتاری تعمیم می‌پذیرد. پاسخ مه‌یر در این فرمول ساده خلاصه می‌شود که ذهن (*esprit*) اساساً ساز و کاری پرسشی دارد و صحبت کردن مساوی با پرسیدن است (← *ibid.* : 209). او به نیچه ارجاع می‌دهد که می‌گفت «حرف زدن، در اصل، پرسش کردن من از هم‌نوعم است تا بدانم من و او آیا روحی (*âme*) یکسان داریم یا نه» (*ibid.* : 209-210). بُرد چنین تعاریفی بی‌شک به لحن پرسشی کلام یا شکل سؤالی جمله محدود نمی‌شود (← *ibid.* : 206-207, 210, etc.). تأکید آن‌ها بر ماهیت عمیقاً پرسشی سخن و حضور دست‌کم ضمنی پرسش در جمله‌هایی با ظاهر تأییدی، توجیهی یا قضاوتی است^۱. گرچه این ادراک پرسش‌محور از *logos* تبعاتی کاربردشناختی و خاصه معنی‌شناختی دارد، مه‌یر آن را از الگوی کلاسیک زبان‌شناسی، شامل معنی‌شناسی، نحو و کاربردشناسی زبان، جدا می‌داند (← *ibid.* : 225). نقد او به الگوی اخیر اساساً متوجه گزاره‌گرایی آن است (*ibid.*) و در نهایت از همان منطقی پیروی می‌کند که در موضع انتقادی او نسبت به قضیه‌گرایی فلسفی می‌بینیم.

۳-۲- نقد زبان‌شناسی گزاره‌محور ↔ نقد فلسفه قضیه‌گرا

نهادینه کردن پرسش و جای دادن تفاوت مسئله‌شناختی در بطن *logos* سه مکانیسم هرمنوتیک / معنی‌شناختی، بیانی / برهانی و جدلی / گفت‌وگویی آن را به‌کار می‌اندازد (← *ibid.*). در خصوص دو مکانیسم آخر، موضوع نسبتاً روشن است: تفاوت مسئله‌شناختی، با ایجاد تنش پرسشی / پاسخی، *logos* را به صحنه گفت‌وگو یا جدلی بدل می‌سازد که در روند خود، ناگزیر از توسل به فنون بیان و برهان‌آوری است (← *ibid.* : 220-221 ; 1981 : 81, etc.). گفت‌وگو می‌تواند میان افراد مستقل (؟) جاری شود و خصلتی بیرونی / بیناذهنی داشته باشد، یا پنهان و درون‌ذهنی باشد. کارکرد آن، در همه حال، تضمین جریان اندیشه از راه پرسش و پاسخ است. برای جدل درون‌ذهنی، مه‌یر از افلاطون یاد می‌کند که اندیشیدن را عبارت از «گفت‌وگویی ذهن با خویشتن در باب یک پرسش» می‌دانست (*ibid.* : 220). نماد جدل بیرونی اما بی‌شک سقراط است ... باری جدل و گفت‌وگو، چه درون‌ذهنی و چه بیناذهنی، نه تنها از تفاوت مسئله‌شناختی می‌زایند، بل دوام و بقای خود را مدیون این تفاوت‌اند. مادام که فاصله پرسش و پاسخ نزد طرفین جدل - اعم از عینی و ذهنی - حفظ شود؛ مادام که هر ذهن، به‌تناوب، نقش پرسش‌گر و پاسخ‌گو را بر عهده گیرد، گفت‌وگو می‌تواند ادامه پیدا کند (← *ibid.* : 220-221). استمرار سخن مشروط به آن است که پاسخ هر سخن‌گو برای دیگری محل پرسش باشد؛ یعنی شنونده پرسشی جدید را در پاسخ گوییده

۱. از میان نمونه‌های مورد بررسی مه‌یر، یکی را انتخاب می‌کنیم که در شماری از نوشته‌های او ظاهر شده است، اما ساده‌ترین تحلیل آن را در مقاله «مسئله‌شناسی چیست؟» می‌توان یافت: «ناپلئون فاتح استرلیتز است». از دیدگاهی مسئله‌شناختی، این جمله پاسخی ضمنی به پرسش‌هایی است مثل «ناپلئون کیست؟» و «چه کرده است؟» و «کجا بوده است؟» و «کی بوده است؟» و «چگونه رفتار کرده است؟» و ... (← مه‌یر، ۱۴۰۰: ۱۰۰).

بیباید یا با پاسخ او «رفتاری مسئله‌شناختی» داشته باشد (← *ibid.*). اگر پرسش‌گری به بن‌بست برسد، یا یکی از طرفین متقاعد شود، یا توافقی دوجانبه صورت گیرد، مباحثه پایان می‌یابد (← *ibid.*). فن بیان و برهان‌آوری از جهتی مترصد همین پایان‌اند، زیرا دست‌کم کارکرد سنتی آن‌ها متقاعد کردن بوده است ... توضیحات مه‌یر را به منتها درجه ساده و خلاصه کرده‌ایم. چنان‌که مشاهده می‌شود، ادراک مسئله‌شناختی از زبان با اصول نظریهٔ بیان و منطق گفت‌وگویی (*dialogisme*) تعاملی نزدیک دارد. تا این‌جا اما میان مثلث مسئله‌شناختی مه‌یر و مثلث کلاسیک معنی‌شناسی / نحو / کاربردشناسی، واگرایی ملموسی به چشم نمی‌خورد. در حقیقت، جدال او با گزاره‌گرایی علوم زبان عمدتاً حول ضلع معنی‌شناسی می‌چرخد که در هر دو مثلث مشترک است. اگر معنی‌شناسی همچون فصل مشترک زبان‌شناسی و منطق به‌شمار آید، و اگر منطق را محل تداخل فلسفه و علوم زبان بدانیم، طبیعی به نظر می‌رسد که نقد مه‌یر بر معنی‌شناسی گزاره‌محور، بیش و پیش از زبان‌شناسان، منطقیون را هدف گرفته باشد. او در معدود اشارات خود به نموده‌های این معنی‌شناسی نزد زبان‌شناسانی چون چامسکی، سرل یا آستین، آشکارا جانب احتیاط را نگه می‌دارد و از توصیفاتی کوتاه و کلی فراتر نمی‌رود. در عوض، بحث‌های او با فلاسفهٔ منطقی از جمله یاکو هینتیکا، نوئل بنلاپ، گوئلوب فرگه، لودویگ ویتگنشتاین، موریتس شلیک یا رودولف کارناپ بی‌پرده و مفصل‌اند.^۱ انگاره‌های فهم (*compréhension*) و فهم‌پذیری (*intelligibilité*) همراه با معنی (*sens*) و دلالت (*signification*) از محورهای اصلی این بحث‌ها هستند. این همان وجه هرمنوتیک / معنی‌شناختی مسئله‌شناسی است. دامنهٔ آن در تحلیل‌های زبانی / فلسفی مه‌یر چنان وسیع است که شاید کل ادراک مسئله‌شناختی از زبان را بتوان نوعی «ادراک مسئله‌شناختی از دلالت» یا نوعی «معنی‌شناسی بر مبنای تفاوت مسئله‌شناختی» به‌شمار آورد. در این معنی‌شناسی، فهم زبان چیزی جز فهم تفاوت پرسش و پاسخ نیست و تمیز دادن این دو، اگر عین دست‌یابی به دلالت نباشد، مقدمهٔ این دست‌یابی است. به عبارت دیگر، هر کنش زبانی اساساً کنشی «هرمنوتیک» است که در آن، صدور پرسش و پاسخ، در هر دو سطح درون‌ذهنی و بیناذهنی، مشروط به درکی نظری یا عملی از معنای آن‌ها، روابط آن‌ها و خاصه تفاوت آن‌هاست.^۲ این «هرمنوتیک مسئله‌شناختی» همهٔ حوزه‌های فهم و دلالت را در بر می‌گیرد: فهم [چیستی] پرسش و ادراک چیزی که مسئله‌دار یا محل پرسش است در کنش‌های زبانی عادی؛ فهم [چیستی] پاسخ و مناسبت آن با پرسش در همین کنش‌ها؛ فهم تناسب پرسش و پاسخ با مسئلهٔ بیرونی؛ پی بردن به دلالت پرسشی برخی پاسخ‌ها و دلالت پاسخی برخی پرسش‌ها، چه در گفت‌وگوی روزمره، چه در عرصه‌هایی مثل برهان‌آوری، فن بیان و جدل فلسفی؛ درک ماهیت و دلالت پرسش‌های فلسفی یا مسئله‌شناختی و تشخیص

۱. در مجموع، بحث‌های مه‌یر با منطقیون (← 2009 : 41-53, etc. ; 1992 : 21-36, etc. ; 1981 : 81-82, 96, etc.) از جدل‌های او با زبان‌شناسان (← 2009 : 225, 245, etc. ; 1992 : 21) پخته‌تر و تخصصی‌تر به نظر می‌رسند. داوری قطعی را به جستارهای دیگر موکول می‌کنیم. در ادامه فقط اشاراتی به نقد مه‌یر بر معنی‌شناسی گزاره‌محور فرگه خواهیم داشت.
 ۲. مه‌یر واژهٔ هرمنوتیک را در ساده‌ترین دلالت آن به‌کار می‌برد که عبارت از کنش معطوف به فهم است (← 2009 : 223).

آن‌ها از پرسش‌های پاسخ‌گرا یا غیرفلسفی؛ فهم پاسخ‌های پاسخ‌گرا و تشخیص آن‌ها از پاسخ‌های فلسفی (= پرسش‌گرا = مسئله‌شناختی)؛ فهم دلالت متن، به‌ویژه متن ادبی، در فرآیندی پرسشی / پاسخی و ...^۱ با تکیه بر این ادراک مسئله‌شناختی از دلالت است که مه‌یر نگره‌های گزاره‌محور زبانی و پی‌آمدهای معنی‌شناختی آن‌ها را نقد می‌کند. آماج این نقد، پیش از همه، معنی‌شناسی منطقی و ریاضی‌بنیان فرگه است که در نگاه مه‌یر یکی از بارزترین نمونه‌های معنی‌شناسی گزاره‌محور به‌شمار می‌رود. فرض بنیادین فرگه در چنین عباراتی خلاصه می‌شود: اگر ترکیب (composition) یک گزاره یا قضیه ریاضی را از نزدیک بررسی کنیم، به ساز و کار کلی دلالت در زبان پی خواهیم برد، زیرا زبان ریاضی، به‌یمن نظم منطقی‌ای که در گزاره‌های آن وجود دارد، ساختار نامرئی و نابسامان زبان عادی را سامان می‌بخشد و آن را در ناب‌ترین و پیراسته‌ترین شکل ممکن، یعنی بدون ابهام و چندمعنایی، به نمایش می‌گذارد (← Frege, 23 : cit. Meyer, 1992). تا جایی که از تفسیر مه‌یر بر می‌آید، فرگه حتی زمانی که می‌کوشید زبان معنی‌نگار (idéographie) خود را با الهام از زبان ریاضی طراحی کند، در پی گزاره‌هایی با دلالت واحد و عاری از ابهام بود (← *ibid.*). این بی‌شک وجه دیگری از محوریت گزاره در منطق فرگه است.^۲ مه‌یر اما چندان به آن نمی‌پردازد و بیش‌تر روی این نکته تأکید می‌کند که فرگه فرآیند دلالتی گزاره یا جمله منفرد را به فرآیند کلی دلالت در زبان تعمیم داده است (← 225, etc. : 2009 ; 21-23 : 1992). این فرآیند چیست؟ مه‌یر آن را با ادراک جایگزین‌گرایی (substitutionnaliste) فرگه از دلالت مرتبط می‌داند. در این ادراک، فهم دلالت یک گزاره مساوی با این است که بتوانیم گزاره‌ای معادل را به‌جای آن بنشانیم، مشروط بر آن که مرجع (référence) هر دو گزاره یکی باشد (← *ibid.* : 21-22, 24-25, 35, etc.). دو فصل اول از کتاب معنی و خوانش^۳ با شواهد گوناگون نشان می‌دهند که اصل جایگزین‌پذیری (substituabilité) گزاره، گرچه مردود نیست، بُردی محدود دارد و به همه فرآیندهای دلالتی بسط نمی‌پذیرد. یعنی فرگه نمی‌توانسته است قانون کلی دلالت در زبان را از مکانیسم دلالت گزاره استنباط کند.

۱. شاید همه وجوه چیزی که آن را «هرمنوتیک مسئله‌شناختی» مه‌یر نامیده‌ایم در این بازبینی فشرده ننگ‌جیده باشند. از سوی دیگر، مثل اغلب جاهایی که به خلاصه‌سازی مباحث اقدام کرده‌ایم، حذف حشوها، تلاش برای روشن کردن ابهامات، سامان بخشیدن به توضیحات نابسامان، شکستن برخی پیوندهای قدیمی میان اجزای بحث، توسل به تفسیر شخصی برای ایجاد پیوندهای جدید، و تصرف‌های دیگری از این قبیل اجتناب‌ناپذیر بوده‌اند. برای سنجش کاستی‌های احتمالی در این مورد خاص، رجوع شود به: Meyer, 1981 : 92-99 ; 1992 : 14-15, 203-210, 214-218, etc. ; 2009 : 41-53, 221-223, 239-256, etc.

۲. این محوریت اما دال بر آن نیست که در معنی‌نگاری فرگه، دلالت گزاره بر دلالت زبان مقدم بوده است. عکس این وضعیت محتمل‌تر به نظر می‌رسد و باید با رجوع مستقیم به آثار فرگه از نزدیک بررسی شود.

۳. یادآوری کنیم که این کتاب نخستین بار در سال ۱۹۸۳ به زبان انگلیسی منتشر شد و عنوان کامل آن *Meaning and Reading. A Philosophical Essay on Language and Literature* (معنی و خوانش: جستاری فلسفی درباره زبان و ادبیات) بود. در برگردان فرانسوی به‌قلم آلن لامپرو و میشل مه‌یر، چاپ ۱۹۹۲، نام کتاب با قدری پس و پیش به *Langage et littérature. Essai sur le sens (زبان و ادبیات: جستاری در باب معنا)* تغییر یافت. سخن حاضر، گرچه همه‌جا به برگردان اخیر ارجاع می‌دهد، عنوان کوتاه معنی و خوانش را از نسخه انگلیسی کتاب وام می‌گیرد، زیرا پیوند آن با مباحث معنی‌شناختی مشهودتر است.

مهم‌ترین شاهد مه‌یر ساز و کار فهم متن به‌طور عام و متن ادبی به‌طور خاص است: «اگر بپذیریم که فهم دلالت یک جمله مساوی با توانایی ترجمه آن به جمله‌ای دیگر با همان دلالت است، آیا به‌شکل کاملاً منطقی نباید نتیجه بگیریم که فهم یک کتاب، یا یک متن ادبی، عبارت از توان بازنویسی آن با جمله‌های مشابه خواهد بود؟» (17 : 1992). این پرسش، چه «کاملاً منطقی» و چه اساساً غیرمنطقی به نظر برسد، یک پشتوانه ادبی تراز اول دارد. پشتوانه آن داستانی از خورخه لویس بورخس است با عنوان *پی‌یر منار نویسنده دون کیشوت*. شخصیت تخیلی بورخس، با باور به نارسا بودن هر برداشت کلی و هر تفسیر چکیده‌وار از اثر غریب سروانتس، تصمیم می‌گیرد بخش‌هایی از کیشوت را جمله به جمله و به زبان اسپانیایی بازنویسی کند تا ذره‌ای از دلالت آن‌ها را از دست ندهد (← 18-19 : *ibid.*). به‌چشم‌راوی داستان، نسخه پی‌یر منار (یعنی نسخه خیالی بورخس) «بی‌اندازه غنی‌تر» از نوشته سروانتس است (19 : 1992 ; cit. Meyer, 1992 : 71 ; Borgès). مه‌یر اما منار را با فیلسوفان و منطق‌پوئی مقایسه می‌کند که به‌پیروی از نظریه گزاره‌محور دلالت و اصل جایگزین‌پذیری گزاره، الگوی فهم متن را در ساز و کار فهم جمله می‌جویند (← 19 : 1992). او با توصیفاتی نه یک‌سر خالی از طنز، و نه البته به‌نیت بورخس، اقدام منار را اقدامی کیشوت‌وار، خود منار را یک Don Xerox و نظریه جایگزین‌گرایی دلالت را نوعی «معنی‌شناسی Xerox»^۱ می‌خواند (19 & 21 : *ibid.*).

مه‌یر آگاه است که با توسل به برخی تقابلهای دوتایی نظیر گفتمان *versus* جمله، قصه *versus* واقعیت، یا زبان نوشتاری *versus* زبان گفتاری، می‌توان فرآیند دلالت در متن ادبی را، هم از دلالت گزاره و هم از دلالت سخن شفاهی متمایز کرد (← 20 : *ibid.*). آری از منظر این تقابلهای استقرای «کاملاً منطقی» بالا ناموجه به نظر می‌رسد. یک چیز اما توجیه می‌شود و آن دیدگاه انتقادی مه‌یر نسبت به وحدت‌گریزی نظریه‌های دلالت است. در واقع تقابلهای مزبور چنین القا می‌کنند که کنش‌های زبانی، از گفتاری تا نوشتاری، نه در کلیت و نه در تقسیمات خود، بر قانون واحد دلالت گردن نمی‌گذارند و فهم هر صورت یا هر کاربرد از زبان تابع قواعد خاص خویش است (← *ibid.*). کتاب *معنی و خوانش* به همین ادراک پراکنده از دلالت واکنش نشان می‌دهد که در نگاه نویسنده با غیاب تعریفی واحد از زبان رابطه مستقیم دارد. بر مبنای این تحلیل، او فصل دوم کتابش را «به‌سوی ادراکی کلی از دلالت» می‌نامد و بخشی با عنوان «ادراک مسئله‌شناختی از زبان» را در مرکز آن می‌گنجاند (← 86-35 : *ibid.*). موضوع بیش از آن که مشتق شدن ادراک زبان از ادراک دلالت باشد، آمیختگی هر دو ادراک است، زیرا مه‌یر دلالت

۱. *Sémantique-Xerox* : اشاره‌ای کنایی به دستگاه چاپ و فتوکپی زیراکس. بی‌شک خوانش مه‌یر تنها خوانش ممکن از داستان بورخس نیست. این داستان به‌ویژه برخی از مسائل مهم نقد ادبی در قرن بیستم را بازتاب می‌بخشد. راهبردهای تصاحب متن توسط خواننده، حق مالکیت همگانی بر اثر ادبی، آزاد بودن اثر از قید زمان و مکان، آمیختگی نوشتار خلاقانه با تکرار و نقل قول و ... چند نمونه از این مسائل‌اند. ژرار ژنت گفتاری زیبا با عنوان «آرمان شهر ادبی» را به دیدگاه‌های بورخس در این زمینه‌ها اختصاص داده و ماجرای پی‌یر منار را نیز از همین زوایا تفسیر کرده است (← 132-123 : Genette, 1966).

را همزاد ذاتی زبان می‌شمارد (← 20 : *ibid.*). این همذاتی سبب می‌شود تا خصلت پرسشی / پاسخی *logos* در دلالت آن حلول کند. یعنی صورت‌های *logos* هرچه باشند، دلالت آن در روندی پرسشی / پاسخی به‌دست می‌آید، به‌شکلی که می‌توان گفت دلالت، در تمامیت خود، چیزی جز «رابطه پرسش و پاسخ» نیست (95-97, etc. : 1981 ; 76, 91, 93, 211, etc. : *ibid.*). برآیند این بحث‌ها ادراکی همگن از زبان است که در آن، فهم سخن، چه گفتاری و چه نوشتاری، چه مماس بر واقعیت و چه تخیلی، از اصل واحد و ثابت پرسش‌گری پیروی می‌کند.

مکانیسم دلالت در متن ادبی: از جایگزین‌گرایی تا پرسش‌گری

از آن‌جا که فرگه نیز در پی ادراکی کلی از دلالت بوده است، دشوار بتوان نقد مه‌یر به پاره‌بینی نگره‌های معنی‌شناختی را درباره او صادق دانست. از سوی دیگر، چنان‌که خود مه‌یر اشاره کرده است، در تحلیل فرآیند فهم، نشانیدن اصل پرسش‌گری به‌جای اصل جایگزینی فقط به برخی «الزامات نظری کمینه» پاسخ می‌گوید (85 : *ibid.*). به بیان ساده‌تر، رابطه پرسشی / پاسخی با اجزا و صورت‌های زبان امری کمابیش بدیهی است. این رابطه زمانی پیچیده می‌شود که با مباحث هرمنوتیک، جدل و نظریه بیان پیوند می‌خورد. جنبه‌هایی از این پیوند را در حوزه‌ها و مراتب سخن شفاهی مرور کردیم. اما دلالت متن ادبی نیز از راه «کاوشی هرمنوتیک» به‌دست می‌آید که هدف آن فهم مناسبات پرسش و پاسخ در متن است و از جدل و فنون بیان برای تبیین این مناسبات کمک می‌گیرد (← 95, 215, 237, etc. : *ibid.*). آن‌چه در هرمنوتیک ادبی مه‌یر جنس جدل و بیان‌آوری را تعیین می‌کند عنصر مجاز است که معنایی در عین حال سنتی و مسئله‌شناختی دارد. در واقع این مجاز ابداً با اسلوب‌های رمزی و تمثیلی، با آرایه‌های ادبی (*figures*) و پدیدارهای تجسمی (*figuratif*) بیگانه نیست؛ اما به‌ویژه باردار نوعی تفاوت مسئله‌شناختی است که از حضور مجازی (*figuré*) پرسش و پاسخ در متن ادبی ناشی می‌شود. مه‌یر وجه تمایز ادبیات و گفتمان‌های دیگر را در همین حضور مجازی می‌یابد: ۱- پرسش و پاسخی که در متن ادبی تنیده‌اند، نه صریح و مستقیم، که ضمنی و مجازی‌اند؛ ۲- منش مجازی پرسش و پاسخ، به متن و دلالت آن ماهیتی بیانی / تجسمی می‌بخشد؛ ۳- متن ادبی در عین حال که پاسخی به یک یا چند پرسش پیشین است، خود تجسم یک یا شماری از پرسش‌هاست که عمدتاً از نوسان نوشتار میان لفظ مستقیم و کلام مجازی می‌زاینند؛ ۴- تفاوت مسئله‌شناختی متن، در ابعادی وسیع، بسته به تقابل این دو وجه بیان‌آوری است؛ ۵- در متن ادبی، کلام مجازی و لفظ مستقیم در نوعی جدل درون‌متنی به‌سر می‌برند؛ ۶- نوعی جدل برون‌متنی نیز پیوسته میان تصویر مجازی (= تجسمی) خواننده و تصویر مجازی (= تجسمی) نویسنده جریان دارد؛ ۷- خواننده برای فهم متن از پرسشی مجازی (= بیانی / تجسمی) حرکت می‌کند و به پاسخی مجازی (= بیانی / تجسمی) می‌رسد؛ ۸- طرح پرسش مجازی را می‌توان مسئله‌وارسازی (*problématisation*) متن

نامید و پاسخ مجازی همان دلالت کلی‌ای است که هم از گزاره‌های منفرد متن، هم از جمع این گزاره‌ها فرا می‌گذرد^۱ (← *ibid.* : 87-88, 93-97, 237-240, etc.).

به این ترتیب، فارغ از تفاوت‌هایی که میان مکانیسم‌های دلالت در گفتار و نوشتار (خاصه ادبی) وجود دارد، میشل مهیر از سه‌ضلعی «هرمنوتیک/جدل/بیان‌آوری» برای تحلیل هر دو مکانیسم استفاده می‌کند. گرچه نحوه کاربست این سه ضلع در هر دو تحلیل یکسان نیست، ترکیب آن‌ها به خودی خود نمودگار عبور از هرمنوتیک جایگزین‌گرا و رسیدن به «ادراکی کلی از زبان و دلالت» است. یادآوری شود که الگوی ترکیبی مهیر برآمده از دیدگاهی است که *logos* را مرکب از پرسش و پاسخ می‌داند و تپش حیاتی آن را در تفاوت مسئله‌شناختی می‌بیند. نیز بر مبنای همین ترکیب و تفاوت است که او در نقد «نگرش جایگزین‌گرا به دلالت» روی شکلی «خاص» و «بسته» از این نگرش تمرکز می‌کند که جمله‌های منفرد را به‌عنوان واحدهای فهم در نظر می‌گیرد و بنیان پرسشی آن‌ها را نادیده می‌انگارد (← *ibid.* : 90-91). البته کتاب معنی و خوانش به ما نمی‌گوید که این «ادراک محدود» از جایگزینی آیا نماینده‌ای جز پی‌یر منار بورخس دارد یا نه. نسبت دادن چنین ادراکی به فرگه نیز آسان نیست. پس باید پنداشت که نویسنده از «تجسم» یک جایگزین‌گرایی گزاره‌محور حرکت کرده است تا ادراک مسئله‌شناختی را در تضاد با آن تعریف کند. در واقع نیت او نه انکار عملیات جایگزینی در فرآیند هرمنوتیک است نه نفی جایگزین‌پذیری گزاره (← *ibid.*). مسئله دفاع از اصل پرسش‌گری است در برابر سنت زبان‌شناسی گزاره‌محور که با سنت فلسفه قضیه‌محور دو روی یک سکه‌اند. چنان‌که می‌دانیم، مهیر به فلسفه اروپایی خرده می‌گیرد که از افلاطون به بعد، پرسش‌گری را سرکوب کرده و قضیه را به مقام «واحد پایه» در تفکر فلسفی ارتقا داده است (← 11 : 2017). نیز می‌دانیم که در ادبیات مسئله‌شناسی، قضیه چیزی نیست جز پاسخی که منش پاسخی خود را پنهان می‌کند، خود را مستقل جلوه می‌دهد، پرسش‌های بنیادین را به خفا می‌راند و در نتیجه به تفاوت مسئله‌شناختی مجال دیده شدن نمی‌دهد (← 11-15, etc. : 2017 ; 8-9 : 2005/1). باری اگر تفاوت مسئله‌شناختی دیده شود؛ یعنی اگر هویت پاسخی قضیه همراه با پرسشی که منش آن بوده است برملا گردد، دیگر نمی‌توان قضیه را در حکم واحد تفکر به رسمیت شناخت: واحد آن اینک «زوج پرسش/پاسخ» است که تأمل فلسفی و تفکر زبان را در بطن و در پیرامون *logos* به هم گره می‌زند (← 14 : 2017). دلالت ضمنی این گره‌خوردگی آن است که دو وجه عقلانی و زبانی پرسش و پاسخ از هم جدایی نمی‌پذیرند و *logos* به‌عنوان واحد اندیشه فلسفی، همزمان، واحد اندیشه زبان نیز هست. این نکته در امتداد همه نکاتی قرار می‌گیرد که بالاتر در خصوص وحدت فلسفه و فلسفه زبان گفتیم. تنها بیفزاییم که استقلال قضیه و تبدیل آن به واحد تفکر، گویی، در عین حال، تابع و متبوع اندیشه زبان در یونان باستان بوده است؛ اندیشه‌ای که البته بیش‌تر ماهیت منطقی داشت تا خصلت «زبان‌شناختی». به‌گمان

۱. این تلاش برای فهم ادراک مهیر از ادبیات به‌معنای تأیید همه جوانب این ادراک نیست.

مهیر، قیاس (syllogisme) ارسطویی [در مقام یکی از نخستین تجلی‌های منطق قضیه‌محور] محصول تقسیم جمله به «مبتدا» و «خبر» توسط خود ارسطو بود (← Meyer, 2017 : 11). از سوی دیگر، چنان‌که جان لاینز می‌گفت، «بر مبنای منطق (logique) بود که یونانیان اسم و فعل را به‌عنوان طبقات دستوری اصلی (classes grammaticales majeures) و به‌مثابه اجزای تشکیل‌دهنده یک proposition تعریف می‌کردند» (Lyons, 1968 : 11 ; cit. Meyer, 1992 : 22). اگر تحلیل‌های مهیر را درست فهمیده باشیم، این‌جا هنوز الگوی گزاره‌محور زبان از الگوی قضیه‌محور خرد (← بالا) مستقل نشده است؛ تنها یک واحد منطقی، یعنی فکری/ زبانی، به‌نام proposition داریم که آمیزه‌ای از قضیه فلسفی و گزاره زبان‌شناختی است. با ظهور زبان‌شناسی مدرن، وجه زبانی proposition بر وجه فکری آن غالب می‌آید و ساختار مادی گزاره به موضوعی برگزیده برای بررسی‌های علمی و اثباتی بدل می‌شود (← 2009 : 12 & 52). باری در واکنش به رویکردهای علمی/ اثباتی به گزاره، ادراک مسئله‌شناختی از زبان دو کارکرد جبرانی را بر عهده می‌گیرد: برقراری توازن مجدد میان دو وجه فکری و زبانی گزاره؛ احیای *logos* - اولیه‌ای که هنوز به فکر و زبان - یا به قضیه و گزاره - تجزیه نشده بود.

۳-۳- نقد اثبات‌گرایی فلسفی و زبانی

تصور می‌رود که هر آن‌چه مهیر در نقد گزاره‌گرایی و قضیه‌گرایی گفته است قابل بسط به اثبات‌گرایی باشد، زیرا او اثبات‌گرایی را رادیکال‌ترین شکل propositionnalisme می‌داند (← 2009 : 52). برای خویشاوندی تاریخی و ساختاری این گرایش‌ها فعلاً به مقدمه و فصل اول در باب مسئله‌شناسی ارجاع می‌دهیم و تفسیرهای لازم را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم. این‌جا اما به بررسی تقابلی می‌پردازیم که در فلسفه مهیر میان دو مفهوم فرآیند (processus) و دست‌آورد (résultat) وجود دارد و نخستین محور جدل او با تفکر اثباتی، خاصه با اثبات‌گرایی نو (néo-positivisme) است. این جدل به دو طریق با تأملات زبانی مهیر مرتبط می‌شود. اولاً هر بحثی پیرامون اثبات‌گرایی نو - یا منطقی - خواه ناخواه با مبحث زبان تلاقی می‌کند، زیرا این جریان فکری، طبق یکی از تعاریف مهیر، آمیزه‌ای از فلسفه علم و فلسفه زبان بوده است (← *ibid.* : 45). ثانیاً مشاهده می‌شود که نقدهای او بر علوم زبان، در نهایت، بر چیزی فرود می‌آیند که می‌توان آن را «ماهیت اثباتی» این علوم نامید؛ ماهیتی که حکم می‌کند تا دست‌آورد کنش‌های زبانی در مرکز نگاه علمی/ تجربی قرار گیرد و فرآیند اندیشگی یا پرسشی/ پاسخی زبان به حاشیه رانده شود. این را با توجه به اولین نوشته‌های مهیر در سال ۱۹۷۹ می‌گوییم. کتاب کشف و توجیه در علم و مقاله «جدل، نظریه بیان، هرمنوتیک و پرسش‌گری»، هر دو در بندهای آغازین خود، به‌طور کمابیش متقارن، جایگاه انحصاری دست‌آورد در فلسفه اثباتی و در علم زبان را محکوم کرده‌اند. پایین‌تر به جستار دوم باز خواهیم گشت. اما در کتاب کشف و توجیه در علم به چند نکته اشاره می‌کنیم که پیشاپیش از گرایش

مسئله‌شناسی به بازیابی فرآیندها خبر می‌دهند. عنوان مکمل کتاب «کانتیسم، اثبات‌گرایی نو و مسئله‌شناسی» است. در پیش‌گفتار، نویسنده اثبات‌گرایی نو را سرزنش می‌کند که، به‌عنوان فلسفه سنتی علم، نخست شناخت علمی و سپس شناخت فلسفی را به تمرکز بر دست‌آورد دانایی تقلیل داده است: چیزی که اثبات‌گرایی آن را «علم» می‌خواند شکل متحقق و نهایی دانش است که مرحله توجیه را نیز پشت سر گذاشته و دیگر مسئله ایجاد نمی‌کند؛ به همین ترتیب، او فلسفه را به بررسی «امر متحقق» فرو کاسته است. در این نظام، علم را باید صرفاً مجموعه‌ای از دست‌آوردها و فلسفه را عبارت از تحلیل ویژگی‌هایی شمرد که یک دست‌آورد بر اساس آن‌ها تعریف می‌شود. پرسش فلسفی اصلی برای اثبات‌گرایی نو این است: دست‌آورد به خودی خود چیست؟ (cit. Robert, Meyer, 1979/1 : 10 ; 109 : 1983).

بنا بر چنین خوانشی، خطای اثبات‌گرایی نه تنها در فراموش کردن فرآیند به‌سود فرجام، بل همچنین در خلط ابژه‌های علم و فلسفه بوده است. نخستین واکنش مه‌یر به این رفتارها تأکید بر فرآیند پرسشی/ پاسخی شناخت علمی است:

فعالیت علمی، به‌مثابه فعالیت فکری و شناختی، فرآیند طرح و حل مسئله‌هاست. دانش (savoir) از پرسش حرکت می‌کند، به پاسخ می‌رسد و با توجیه پاسخ‌هایی که ارائه می‌دهد، به علم (science) بدل می‌شود (ibid.).

این تعریف، گرچه درجه‌ای از تعادل را میان فرآیند علم و دست‌آورد آن برقرار می‌کند، به خلط علم و فلسفه دامن می‌زند، زیرا به‌تعبیر خود نویسنده، در فرآیند پرسش و پاسخ، «منزلت فلسفی» علم اعاده می‌شود (← 110 : Robert ; 11 : ibid.). می‌ماند اعاده منزلت فلسفه که مه‌یر، در واکنش دوم، نقشی نظارتی را به آن می‌سپارد: با نزدیک شدن علم به فلسفه، این یک می‌تواند از علم فاصله بگیرد و کارکردهای ویژه خود را در قبال آن ایفا کند؛ این کارکردها عبارت‌اند از تعریف بنیان علم و آگاه کردن عالم بر ماهیت کنش علمی (← ibid.). طبعاً باید پرسید که بنیان و ماهیت کنش علمی چیستند، زیرا اگر فرآیند پرسش/ پاسخ وجه مشترک علم و فلسفه باشد، تفاوت ماهوی آن‌ها را بیرون از این فرآیند باید جست. آنچه کنش علمی را از کنش فلسفی متمایز می‌سازد، به نظر، عملیات «توجیه» است که هر دو سخن بالا به آن اشاره کرده‌اند. این‌جا مجال نداریم به مکانیسم «منطقی» و «قضیه‌محور» توجیه بپردازیم. نیز از میان روابط پیچیده‌ای که در نظریه مه‌یر میان علم و توجیه وجود دارد، تنها روی دو رابطه انگشت می‌گذاریم: نخست نوعی رابطه خاست‌گاهی: علم در یونان باستان و از بطن نظام توجیه زاید، زیرا توجیه [در حکم عملیاتی قضیه‌محور] یونان باستان، بار دیگر در اثبات‌گرایی نو، توجیه [به‌موجب منش قضیه‌محور خود] مانع استقلال فلسفه از علم و تبدیل شناخت فلسفی به مسئله‌شناسی شد (← Meyer, 2009 : 12-13, 52, etc. ...)

با توجه به مجموع این ملاحظات، باید گمان برد که مسیرهای علم و فلسفه در مرحله توجیه پاسخ از هم جدا می‌شوند: علم پاسخی را که به دست می‌آورد [با روش‌های منطقی و با حرکت از یک قضیه به قضیه دیگر] توجیه می‌کند، اما هر پاسخ فلسفی پرسشی جدید است که دوباره در چرخه یا فرآیند پرسش‌گری قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، فلسفه، به جای توجیه پاسخ در حکم یک دست‌آورد، فرآیند پرسش‌گری را از نو به جریان می‌اندازد تا فاصله پرسش و پاسخ (= تفاوت مسئله‌شناختی) حفظ شود (← 155 : *ibid.*). این واگرایی را در معادله‌ای ساده خلاصه می‌کنیم که تقابل مسئله‌شناسی و اثبات‌گرایی را نیز نشان می‌دهد:

پرسش ← پاسخ ← توجیه پاسخ ← تثبیت پاسخ به عنوان دست‌آورد علمی (موضوع اثبات‌گرایی)

پرسش ← پاسخ ← پرسش از پاسخ ← تثبیت پرسش در فرآیند فلسفی (موضوع مسئله‌شناسی)

از این جاست تأکید مکرر مه‌یر بر تفاوت پاسخ‌های پاسخ‌گرا (علمی، عملی و روزمره) از یک سو؛ پاسخ‌های پرسش‌گرا، فلسفی و مسئله‌شناختی از سوی دیگر. با درجه‌ای از یقین می‌توان گفت که محمل همه نقدهای او به جریان‌های فلسفی، از یونان باستان تا اثبات‌گرایی قرن بیستم، نادانی یا بی‌اعتنایی این جریان‌ها نسبت به تمایز پاسخ‌گرایی / پرسش‌گرایی است. به باور مه‌یر، مادام که فلسفه به این تمایز پی نبرد؛ مادام که او نیز راه توجیه و دست‌آورد را در پیش بگیرد، در سایه علم می‌ماند، به شکلی که ناچار است پیوسته ارزش خود را با معیارهای علمی بسنجد، مادام با علم رقابت کند و همیشه در این رقابت شکست بخورد. از منظر مسئله‌شناسی فلسفی، دلیلی برای این رقابت وجود ندارد، زیرا کار علم پاسخ دادن است و کار فلسفه پرسش کردن؛ یعنی علم در حذف پرسش می‌کوشد و فلسفه در حفظ آن (← 10 : 2005/1). باری حفظ پرسش چیزی نیست جز حفظ فرآیند اندیشه. از این رو مه‌یر القا می‌کند که تمرکز اثبات‌گرایی بر دست‌آورد دانش مساوی با حذف اندیشه است: «فلسفه اثباتی چنان در بند منطق و توجیه علم بود که جانب اندیشه را رها کرد» (← 109 : 1983 : Robert, cit. ; 10 : 1979/1 ...)

بحث تمرکز علم بر دست‌آورد و توجه فلسفه به اندیشه / فرآیند در نوشته‌های زبانی مه‌یر نیز به صورت‌های مختلف مطرح شده است. در مقاله «جدل، نظریه بیان، هرمنوتیک و پرسش‌گری»، نویسنده از چیزی به نام «زبان دست‌آوردها» (*langage des résultats*) سخن می‌گوید و «زبان اندیشه» (*langage de la pensée*) را در برابر آن قرار می‌دهد (← 145-146 : 1979/2). او این دو زبان را همچنین زبان صریح (*langage explicite*) و زبان ضمنی (*langage implicite*) می‌نامد و آن‌ها را به ترتیب با *langue* و *logos* مترادف می‌خواند (← 152-153 : *ibid.*). «زبان مسئله‌ها» دیگر معادل زبان ضمنی است؛ مه‌یر از آن به زبانی ذهنی تعبیر می‌کند که در فرآیند پرسش‌گری به سر می‌برد و هنوز به هیئت زبان مادی یا صریح (= *langue*) در نیامده است (← *ibid.*). به تبع این، او گذار از زبان ضمنی به زبان صریح را دارای کارکردی پاسخی می‌داند: «در پاسخ به مشکلات و دغدغه‌های خویش است که انسان به استفاده عملی از زبان رو می‌آورد» (*ibid.* - تأکید از نویسنده). باری این بار هم به معادله‌ای ساده می‌رسیم:

زبان دست‌آوردها = زبان صریح = زبان پاسخ = langue

زبان اندیشه = زبان فرآیند = زبان ضمنی = زبان پرسش (گری) = logos

اگر به یاد داشته باشیم که مهیر langue را موضوع علم زبان و logos را ابژه تفکر فلسفی می‌شمرد، این معادله کمابیش بر قبلی منطبق می‌شود. در عین حال مشاهده می‌کنیم که تعادل‌ها و تمایزهای اخیر خصلتی سخت قراردادی و موقتی دارند. به سه دلیل: ۱- بالاتر دیدیم که مهیر تأمل فلسفی در باب زبان را عبارت از تأمل بر کلیت زبان = logos می‌داند؛ کلیتی که متشکل از فرآیند اندیشگی زبان و کنش «صحت کردن» است؛ یعنی هم وجه ذهنی / متافیزیکی و هم وجه عینی / فیزیکی زبان را شامل می‌شود؛ ۲- با توجه به این که logos ترکیب خرد و سخن است، و با توجه به ماهیت پرسشی / پاسخی هر دو عنصر که پیش‌تر تشریح شد، نمی‌توان زبان صریح را به پاسخ و زبان ضمنی را به پرسش تقلیل داد؛ ۳- خود مهیر، بلافاصله پس از تفکیک زبان‌های صریح و ضمنی، تأکید می‌کند که logos به منزله زبان ضمنی / ذهنی شامل زبان صریح / عینی نیز هست (← 153-152 : 1979/2). در یک کلام، معادله دوم نه متوازن به نظر می‌رسد نه پایدار، زیرا هر دو طرف آن نهایتاً در انگاره logos تحلیل می‌روند.

به‌رغم این، تقابل‌هایی چون صریح / ضمنی و دست‌آورد / فرآیند در نخستین تأملات زبانی مهیر حضوری همیشگی دارند، حتی اگر یکی از طرفین آن‌ها به قرینه معنایی حذف شده باشد. کتاب کشف و توجیه در علم از فعالیت زبانی (activité linguistique) به‌عنوان فرآیندی پرسش‌گرانه و از گزاره به‌مثابه پاسخی به یک مسئله یا یک پرسش پیشین یاد می‌کند (← 219 : 1979/1). مقاله «جدل، نظریه بیان، هرمنوتیک و پرسش‌گری» پس از اشارات مکرر به منش ضمنی / فرآیندی پرسش و منش صریح / دست‌آوردی پاسخ، کل تاریخ فلسفه را مقصر می‌خواند که با بی‌توجهی به ماهیت پاسخی جمله و گزاره، از پرسش‌های منتهی به آن‌ها نیز غافل مانده است (← 156 : 1979/2). در مقاله «ادراک مسئله‌شناختی از زبان»، مهیر به عموم زبان‌اندیشان خرده می‌گیرد که با تمرکز بر «دست‌آورد» یا «محصول نهایی» کنش زبانی، کلیت زبان را به جنبه «مرئی» و «صریح» آن فرو کاسته‌اند؛ مقصود او از محصول و دست‌آورد، پیش از هر چیز، جمله‌های منفرد و مجرد است (← 81 : 1981). روند این سه نوشته نشان می‌دهد که نزد مهیر، نقد گزاره‌گرایی در عین حال از نقد اثبات‌گرایی منشعب می‌شود و در نقطه «جمله = دست‌آورد» با آن تلاقی می‌کند. باری هر دو نقد به احیای تعادل میان فرآیند و دست‌آورد زبان می‌انديشند. انگاره logos نماد همین تعادل است. به‌یاری این انگاره، مهیر می‌کوشد از فرآیند پرسشی گزاره پرده بردارد، آن را بار دیگر در کلیت زبان به‌مثابه خرد / سخن / پرسش / پاسخ جای دهد، و به این ترتیب از هر نوع اثبات‌گرایی زبانی، اعم از علمی و فلسفی، عبور کند.

معنای فرآیند و امر ضمنی به عملیات ذهنی پرسش‌گری محدود نمی‌شود. این انگاره‌ها بر هر آن چیزی دلالت می‌کنند که در پیشینه و پیرامون پرسش، جمله، گزاره یا زبان صریح وجود دارد. در این میان، مهیر خاصه بر نقش زمینه (contexte) و مرجع (référence) تأکید کرده است. به‌باور او، در زبان‌های طبیعی و

پراتیک گفتمانی (discursif) اصیل، نه تنها هیچ گزاره‌ای قابل تجرید از زمینه تولید خود نیست، بل کنش پرسش‌گری همواره در یک زمینه گفتمانی جریان می‌یابد (← 81 : 1981 & 219 : 1979/1). این زمینه شامل سخن‌گو و مخاطب، دانایی‌ها و باورهای هریک، و مهم‌تر از همه، آگاهی آنان بر دانایی‌ها و باورهای یکدیگر است (← 81 : 1981). مهیر مرجع گفتمان را هم بر مبنای ارتباط بین این افراد تعریف می‌کند. به این منظور، او دو انگاره مرجع پیشینی (rétro-référence) و مرجع مشترک (co-référentialité) را از منطق گفت‌وگویی فرانسویس ژاک وام می‌گیرد (← 81 : 1981). انگاره اول دلالتی کمابیش باختینی دارد که عبارت از جهت‌گیری ذاتی گفتمان به سوی مخاطبی عینی یا ذهنی است؛ دومی دال بر دنیا (monde) است؛ دنیا در کلیت آن، و دنیای عینی و مشترکی که افراد در تعاملات زبانی خود به آن ارجاع می‌دهند (← 81-82 : *ibid.*). همین ادراک از شالوده تعاملی زبان است که به مثلث جدل / گفت‌وگو، فن بیان / برهان‌آوری و هرمنوتیک / معنی‌شناسی منتهی می‌شود (← 92-95 & 81 : *ibid.*). از سوی دیگر، مهیر می‌پذیرد که دنیا مرجع اصلی کنش‌های زبانی است، اما تبدیل دنیا به مرجع را مشروط به پرسش کردن از آن می‌داند: «پرسش‌گری به ما مجال می‌دهد از رهگذر زبان با دنیا مرتبط شویم. این ارتباط با دنیا مرجع‌مندی (référentialité) نام دارد» (63 : 1992). به عبارت دیگر، پرسش‌گری شرط برخورداری از یک مرجع و یک دنیاست. در نقل قول اخیر، رجوع پرسش‌گرانه به دنیا - به دنیای واقعی (*ibid.*) - گویی ناقص دیدگاهی است که مرجع گفتمان را در دنیای مجرد گزاره‌ها و داوری‌ها می‌جوید (← 81 : 1981, 46, etc. : 1992). اما نگاه نویسنده همچنین دوخته به اصلی‌پدیدارشناختی با این مضمون است که «دنیا خود را بی‌واسطه به ما می‌دهد». باری او باور دارد که دنیا جز به واسطه پرسش‌گری ادراک نمی‌شود (← 12 : 2005/1 & 63 : 1992). البته نمی‌توان گفت که مهیر کل مبانی پدیدارشناسی را رد کرده است، زیرا او در پرسش بنیادین از *logos* آرزوی «بازگشت به خود چیزها» را داشت (← 203 : 2009). به شکل ماهوی هم به نظر می‌رسد که پرسش‌گری رادیکال نهایتاً عملیاتی از جنس «تقلیل استعلایی» (*réduction transcendantale*) باشد، با این تفاوت که جوهر زبانی آن نمایان است ... مختصر کنیم: اگر دنیا جز از رهگذر زبان به داده و مرجع ما بدل نگردد، پرسش‌گری، در حکم کنشی زبانی که واسطه ارتباط ما با دنیاست، در فضایی بینابینی قرار می‌گیرد که یک سوی آن *logos* = دنیا و سوی دیگر آن *logos* = زبان است، به شکلی که نتوان دانست کدام سو دنیاست و کدامین زبان؛ کدام مرجع، کدام راجع.

۴- جمع‌بندی نهایی

ادراک مسئله‌شناختی از زبان مدعی عبور از غالب رویکردهای علمی، منطقی و حتی فلسفی به این عنصر است. با این حال، بسامد انگاره «گفتمان» در نوشته‌های زبانی مهیر، تأکیدات او بر نقش زمینه و فرآیند در تولید گزاره، و تمرکز او بر جنبه تعاملی و ارتباطی کنش زبانی مجال می‌دهند ادراک مسئله‌شناختی را در

بافتی تاریخی، متشکل از سه نظام زبانی/ معرفتی جای دهیم. اول نظام «گفتمانی» (در زبانی‌ترین معنای واژه) که معاصر فلسفه مهیر است و برخی از لحظه‌های مهم آن این‌ها هستند: کشف میراث باختین در حوالی سال ۱۹۷۰ و رواج اندیشه‌های او در باب جوهر ترازبانی (translinguistique)، گفتمانی و گفت‌وگویی زبان؛ کارهای میشل پشو در حوزه تحلیل گفتمان و خاصه روی مفهوم بیناگفتمان (interdiscours) طی دهه ۱۹۷۰؛ نخستین دوره از نوشته‌های فلسفی/ زبانی فرانسیس ژاک در مقطع ۱۹۷۹-۱۹۸۵؛ تمرکز او بر پدیده ارتباط بینادهنی و نقش آن در شکل‌گیری ذهنیت هر فرد؛ به‌طور موازی، بازخوانی او از منطق گفت‌وگویی باختین، با پیشنهاد انگاره‌هایی چون مرجع پیشینی، مرجع مشترک و هم‌گویی (interlocution)؛ طرح «نظریه بازنمودهای گفتمان» (Discourse Representation Theory) در سال ۱۹۸۱ از سوی هانس کمپ، زبان‌شناس هلندی، برای نشان دادن این‌که معنا به جمله محدود نمی‌شود و وابسته به زمینه گفتمان است؛ در حوزه ترجمه‌شناسی و از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد، دیدگاه‌های دانیکا سلسکوویچ و ماریان لدرر نسبت به نقش تجربه‌های زیسته، عوامل روانی، بستر ارتباطی، زمینه شناختی (cognitif) و به‌طور کلی عناصر فرازبانی در فهم و بازسازی معنای گفتمان، چه در ترجمه شفاهی چه در ترجمه مکتوب؛ پژوهش‌های دومینیک منگنو روی گفتمان، به‌ویژه گفتمان ادبی در سه دهه گذشته؛ در نگاه او نظریه‌های مربوط به گفته‌پردازی، بینامتنیت و تحلیل گفتمان، در کنار نظریه بیان، نظریه‌های دریافت و نقد جامعه‌شناختی، ادبیات را به گفتمانی بدل کرده‌اند که در آن، گفته (dit) از گفتن (dire) و متن از زمینه جدایی نمی‌پذیرند ...^۱

نظام دوم مسئله‌شناختی است. میشل فابر از آن به «معرفت‌شناسی ساخت مسئله» تعبیر می‌کند و نخستین جلوه‌های آن را در نوعی «الگوی پرسمان» (paradigme de l'enquête) می‌یابد که در آستانه قرن بیستم، با نگره‌های ویلیام جیمز، چارلز ساندرز پیرس و جان دیوی شکل گرفت (← Fabre, 2016 : 11). به گمان فابر، تفکرات گاستون باشلار، ژیل دلوز و میشل مهیر زیرشاخه‌های همین الگوی بوده‌اند که در آن، مسئله عنصر بنیادین اندیشه به‌شمار می‌رفت و اندیشیدن مساوی با ساخت مسئله بود (← *ibid.*). قابل توجه است که فابر اصطلاحات «الگو» و «معرفت‌شناسی» را به چیزی اطلاق می‌کند که مهیر پیش از او آن را «گفتمان» نامیده است. نزد این‌یک، مسئله‌شناسی عبارت از «گفتمانی» است که [با رد همه سنت‌های علمی و فلسفی] به تبیین امر مسئله‌دار می‌پردازد تا از ناپدید شدن آن در «راه حل» جلوگیری کند (← 14 : 2009). یعنی در واژگان مهیر، گفتمان یک دلالت زبانی و یک دلالت معرفت‌شناختی دارد. او در عین حال که «فعالیت گفتمانی» به‌مثابه کنش زبانی را مبتنی بر فرآیند پرسش‌گری می‌داند، به گفتمانی اشاره می‌کند که خود یک پرسش نیست، بل از پرسش‌گری سخن می‌گوید (← *ibid.* : 208 &)

۱. برای چند قلم از آثار این نویسندگان به بخش منابع رجوع شود.

206). از منظر همین گفتمان مسئله‌شناختی است که مه‌یر به پدیدارهای زبانی، روانی، تاریخی، اجتماعی و حتی اقتصادی و بین‌المللی می‌نگرد (← 7-8 : 2013).

نظام سوم را *logique* می‌نامیم. مدلول آن نه اسم «منطق» است نه صفت «منطقی». این جا *logique* را در معنای صفتی به کار می‌بریم که مستقیماً از *logos* در هر دو دلالت زبانی و دنیایی آن مشتق می‌شود. فرض نهایی جستار حاضر - فرضی که مقدمه جستاری دیگر خواهد بود - هم‌تباری ادراک مسئله‌شناختی با نوعی جهان‌بینی است که زبان و دنیا را متداخل یا از یک جنس می‌بیند. نظام جادویی دانایی در سده شانزدهم میلادی شاید بارزترین تجسم این جهان‌بینی بوده باشد. میشل فوکو در فصلی شگرف از کتاب *واژه‌ها و چیزها* ذیل عنوان «نثر دنیا» نشان داده است که چگونه انسان قرن شانزدهم دنیا را در هیئت یک کتاب، و زبان را در شمایل هستنده‌ای تصور می‌کرد که شبیه به دنیا، آمیخته با دنیا، ساکن دنیا و همزیست با دیگر موجودات دنیا از سنگ و علف تا درختان و حیوانات بود (← 49-50 : 1966). اما اگر خود انسان هم در این دنیا جایی داشته باشد، هر نگره‌ای که بکوشد روابط انسان با دنیا و انسان با انسان را بر مبنای روابط زبانی شرح دهد، وجه دیگری از تداخل دنیا و زبان را به نمایش می‌گذارد. نمونه مدرن آن، در میانه قرن بیستم، انسان‌شناسی ساختاری کلود لوی‌ستروس بود که برای توصیف روابط قومی و اجتماعی، به علم زبان‌شناسی و خاصه به واج‌شناسی نیکولای تروبتسکوی توسل می‌جست (← Lévi-Strauss, 1958 : 37-40). امروز هم ماریل ماسه با تعریف دستور زبان به‌مثابه «اندیشه و کار روی روابط» از ضرورت دانشی چون «انسان‌شناسی پیوندها» یا «گرامر دل‌بستگی‌ها» سخن می‌گوید که با نگاهی زیست‌بومی (*écologique*) «روابط در دنیا و با دنیا» را به‌دقت تحلیل کند (← Macé, 2020). مشابه همین روابط را در ادبیات مه‌یر میان خویش (*ethos*) و غیر (*pathos*) با زبان / دنیا (*logos*) دیده‌ایم. این نوسانات ذهنی میان دنیای زبان و زبان دنیا، هر صورتی به خود گرفته باشند، گویی همگی از نوعی «ناخودآگاه زبانی جمعی» برمی‌خیزند که از یک سو در *logos* - یونانی و از سوی دیگر در کلام تکوین (*Genèse*) ریشه دارد ...

منابع

- مه‌یر، میشل (۱۴۰۰). «مسئله‌شناسی چیست؟»، ترجمه مازیار مه‌یمنی، تهران: فرهنگ‌بان، سال سوم، ش ۹ و ۱۰.
- مه‌یمنی، مازیار (۱۳۹۷/۱). «پرسش‌گری چیست؟ راهی به مسئله‌شناسی میشل مه‌یر»، تهران: نقدنامه زبان‌های خارجی، دوره اول، ش ۱.

- مهیمنی، مازیار (۱۳۹۷/۲). «مسئله‌شناسی امر تاریخی، در گذار به کتاب تاریخ چیست؟ اثر میشل مهیر»، تهران: *نقدنامه زبان‌های خارجی*، دوره اول، ش ۲.
- مهیمنی، مازیار (۱۳۹۹). «طیف‌های عقلانیت و مرام در جهان‌بینی اکنون‌گرا از امروز تا خیام»، همدان: *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، دوره دهم، ش ۱۹.

Œuvres de Michel Meyer

- (1979/1). *Découverte et justification en science. Kantisme, néo-positivisme et problématologie*, Paris : Klincksieck.
- (1979/2). « Dialectique, rhétorique, herméneutique et questionnement. Les fondements du langage », *Revue internationale de philosophie*, 127/128, 145-177.
- (1980). “Dialectic and Questioning: Socrates and Plato”, *American Philosophical Quarterly*, 17, 4, 281-289.
- (1981). « La conception problématologique du langage », *Langue française*, 52, 80-99.
- (1982/1). “Argumentation in the light of a theory of questioning”, *Philosophy and Rhetoric*, 25, 81-103.
- (1982/2). *Logique, langage et argumentation*, Paris : Hachette.
- (1983). *Meaning and Reading. A Philosophical Essay on Language and Literature*, Amsterdam: Benjamins.
- (1988). *Rhétorique et littérature* (éd.), *Langue française*, 79, Larousse.
- (1992). *Langage et littérature. Essai sur le sens*, tr. A. Lempereur et M. Meyer, Paris : PUF.
- (2004). *Perelman. Le renouveau de la rhétorique* (dir.), Paris : PUF.
- (2005/1). « Qu’est-ce que la problématologie ? », *Argumentum*, 4, 7-14.
- (2005/2). *Qu’est-ce que l’argumentation ?* Paris : Vrin, coll. Chemins philosophiques.
- (2009). *De la problématologie. Philosophie, science et langage*, Paris : PUF, coll. Quadrige, « Grands Textes » (éd. orig. Bruxelles : Mardaga, 1986).
- (2010). *La Problématologie*, Paris : PUF, coll. Que sais-je ?
- (2011). « La rhétorique dans l’histoire, d’Aristote à Perelman. Le renouveau contemporain de la rhétorique » (conf. 3 mars), Paris : Collège de France.
- (2012). *Qu’est-ce que le refoulement ?* (pdf), Paris : L’Herne.
- (2013). *Qu’est-ce que l’Histoire ? Progrès ou déclin ?* Paris : PUF.
- (2015). *Questionnement et historicité* (pdf), Paris : PUF (éd. orig. 2000).
- (2017). *Qu’est-ce que le questionnement ?* Paris : Vrin, coll. Chemins philosophiques.

D’autres références

- Agamben, Giorgio (2006). « Philosophie et linguistique », in *La Puissance de la pensée*, 51-66, Paris : Payot & Rivages (éd. orig. in *Annuaire philosophique*, Paris, Seuil, 1990).
- Duchesneau, François (1980). « *Découverte et justification en science* par Michel Meyer » (compte rendu), *Dialogue*, 19, 684-690.
- Fabre, Michel (2016). *Le Sens du problème*, Paris : De Boeck Éducation.
- Foucault, Michel (1966). *Les Mots et les choses*, Paris : Gallimard (tel).
- Genette, Gérard (1966). « L’utopie littéraire », in *Figures I*, 123-132, Paris : Seuil (points).
- Guilbert, Thierry (2010). « Pêcheux est-il réconciliable avec l’analyse du discours ? Une approche interdisciplinaire », *Semen*, 29, 127-139.
- Jacques, Francis (1979). *Dialogiques. Recherches logiques sur le dialogue*, Paris : PUF.
- Jacques, Francis (1985). *L’Espace logique de l’interlocution*, Paris : PUF.

- Kristeva, Julia (1970). « Une poétique ruinée », in Mikhaïl Bakhtine, *La Poétique de Dostoïevski*, 5-29, Paris : Seuil (points).
- Lederer, Marianne (2016). « Pourquoi une cinquième édition d’*Interpréter pour traduire* de Danica Séleskovitch et Marianne Lederer ? », *Forum* 14 : 1, 64-78, John Benjamins Publishing Company.
- Lévi-Strauss, Claude (1958). *Anthropologie structurale*, Paris : Plon.
- Macé, Marielle (2020). « Place Syntagma. Grammaire des attachements » (conférence prononcée le 30 novembre 2020, dans le cadre du séminaire « Formes de vie et expressivité », organisé par Alexandre Gefen).
- Maingueneau, Dominique (2004). *Le Discours littéraire. Paratopie et scène d’énonciation*, Paris : Armand Colin.
- Pêcheux, Michel (1982). « Sur la (dé-)construction des théories linguistiques », *Documentation et recherche en linguistique allemande contemporaine – Vincennes*, 27, 1-24.
- Robert, Jean-Dominique (1983). « Meyer, Michel, *Découverte et justification en science* » (compte rendu), *Laval théologique et philosophique*, 39/1, 109-110.
- Salavastru, Constantin (2010). « Critique de la problématique », *Revue internationale de philosophie*, 253 (3), 451-456.
- Séleskovitch, Danica (1985). « Interprétation ou interprétariat ? », *Meta*, 30 (1), 19-24.
- Todorov, Tzvetan (1981). *Mikhaïl Bakhtine, le principe dialogique*, Paris : Seuil.